

توفیق



ائتلاف کاندیداهای «منفرد!»



دعا یا نفرین؟!

میگویند بین یکمرد چشم دار و مردی که از يك چشم کور بود منازعه ای در گرفت و لی اهل محل جمع شدند و آنها را با هم آشتی دادند . موقعیکه آندو از هم جدا میشدند مرد کور از چشم دار پرسید آیا باز هم از من کینه در دل داری ؟

چشم دار جواب داد : کینه ندارم که هیچی ، الان زیر آب مشغول دعا کردن هستم که هر چه زودتر این چشمت هم مثل آن یکی چشمت بشود !

مرد کور چند قه می که رفت دفعتا ایستاد و با خودش گفت : دعای این مرد درست ولی من بالاخره نفهمیدم که چشم کورم مثل این چشم سالم بشود و یا چشم سالمم مثل آن یکی کور بشود ؟

روزیکه آقای صدر اعظم در مراسم افتتاح ساختمان بیمارستان معتاد بن فرمودند :

« فروشندگان مسواک مخدیره اقدام میشوند چون وضع دگرگون شده و موجبی برای یأس جوانان و پناه بردن آنان به هر وئین وجود نخواهد داشت »

فوراً برای یکعده این سؤال پیش آمد که آیا منظور ازدگرگونی ، بدتر شدن اوضاع است یا آباد شدن و بهبود یافتن ؟ در حالیکه بروشنی روز پیدا بود که آن دگرگونی مورد نظر جناب آقای صدر اعظم فی الواقع در جهت مثبت قضیه میباشد و از شما چه پنهان که مخلص تون کا کا هم بان نوع دگرگونی اعتماد زیادی دارد . چرا ؟ برای اینکه ماچند سال پیش تخم مرغ را در نا مناسب ترین فصل ها دانه ای یکریال و پنیر لیکوان اعلاء را حد اکثر سیری چهار ریال میخریدیم ولی امروز بر اثر کوشش مجدانه او لیا ای امور تخم مرغ را در مناسب ترین فصل دانه ای چهار ریال میخریم و پنیر لیکوانی خوب را هم سیری نه ریال غیر نمیآریم تا بخوریم . آیا این « ترقی » و تعالی همین یک دگرگونی مثبت نیست ؟

اگر یادتان باشد چندسال پیش که شرکت واحدی در کار نبود ما یکریال میدادیم و بفاصله یک چشم بهمزدن سوار اتو بوس میشدیم ولی امروز دوریال میدهیم و یکساعت توی صف با انتظار می ایستیم آیا این پیدایش صف و ترفیع مقام بلیط اتو بوس از یکریال به دوریال ، نمی تواند مؤید دگرگونی مورد نظر آقای صدر اعظم باشد ؟

سابق بر این که وضع بازار دگرگونی ، نیافته بود و بازارها و کسبه دستشون بدخشون میرسید جوانها بازار راهی داشتند و بعنوان دفتر دار و تحصیلدار هم که شده بود یکجا مشغول کار میشدند اما امروز آزادو بی دردرس برای خودشون میگردند و فی الواقع از دوران شیرین جوانی لذت میبرند بدون آنکه ما بوس باشند و بهر وئین پناه ببرند آیا این موضوع دلیل مثبت بودن دگرگونی ، مورد بحث امروز ما نمی تواند باشد ؟

چرا ؟ میتوان باشد منتها ما آمدهای منفی باف و بدبین هستیم و در هر موردی میخواهیم به جهت منفی قضیه بچسبیم و قبول کنیم اگر این اخلاق نکوهیده را از خود دور نکنیم در این دوران دگرگون شده بدرد هیچ کاری الا وکالت مجلس نمیخوریم ! کا کا توفیق

جنس قاچاق

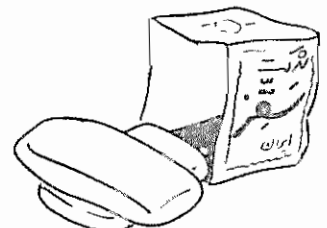
هفته قبل مردی که متهم به قاچاق بود در شعبه ۶۸ دادگاه جنحه محاکمه و بهت قاضی بادگاه محکوم به ۲۸ ماه زندان با اعمال شاقه و نوش جان کردن ۱۰۰ ضربه شلاق گردید . این شخص کم . دونپایه زاده

نام دارد و کارمند سابقه دار وزارت داخله میباشد متهم است که مدت ۶۰ سال با شند رفاقت کرده و به عبارت دیگر قاچاق زنده بوده است توفیق : ما این موفقیت عظیم را به دستگاه غذائی ایران تبریک عرض میکنیم .

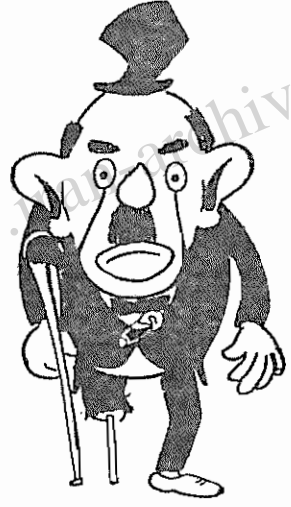
گاندیداهای شهرستانها



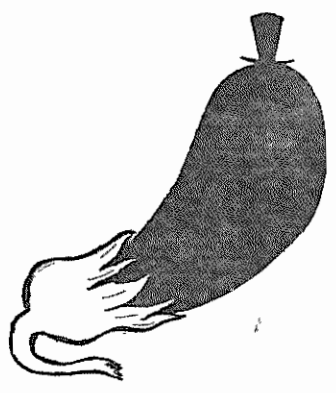
گاندیدای «سنگ سر»!



گاندیدای «دستز»!



گاندیدای «دنگه»!



گاندیدای «بم»!



گاندیدای «زاهدان»!

معاون دانشگاه گفت :
دستادی که دوره وزارت و وکالت را بيموده و اثری از معلومات در او باقی نمانده باشد بدانشگاه راه داده نخواهد شد ،
جرايد
گل گفتی

چونکه نایب رئیس دانشگاه رو باطرافیان خود بنمود که شددک زتوی دانشگاه چون نمائد اثر ز معلومات تا که بشنیدم این سخن گفتم مرحبا واقعاً که گل گفتی معنی این کلام تو اینست اگر انسان شودو کیل و وزیر کر اتیشتن هم وزیر شود



ای خدای چاره ساز ، من با این هیکل دراز، خورا کم نونست و پیاز ، نصیب دیگران بوقلمون و غاز، حریم حقها باز، دوستم پشت-هم انداز، اداره ام کاغذ باز ، جیبم فاقد يك قاز، گوشه پر از ساز و آواز، دلم پرسوز و کداز، راهم پردست-انداز . الهی! کورو کچلهای بیکارند، عده ای دیگر بيمارند، بعضی خوابند و بعضی بيدارند ، مالاغريم و دیگران پروارند ، عجب روئی دارند ، مارا بحال خود نمیگذارند ، چه چیزها در آستین دارند ، گر یرده زروی کارها بردارند ، معلوم شود کچها سوارند . خدا یا چرا جیب ما سنگین نمیشود ، چرا سفره ها رنگین نمیشود ، چرا دشمن تنگین نمی-شود ، چرا زندگی بما خوشبین نمیشود ، با حلوا حلوا که دهن شیرین نمیشود . گرانی که بیش از این نمیشود . کرد کارا! اینجا ایرانست، شمالش کیلان و مازندران است ، غربش لرستان و کردستان، شرقش خراسان و سیستان است همچا که ولایت رستم دستانت جنوبش بحرمانست، فردازمستان است و تنها لرزانست ، آخر فصل یخ بنداست ، صف اتوبوس طویلانست، یکسرش بازار یکسرش سبزه میدانست البته اتقاد آسانست ولی زحمات آقایان فراوانست ، مسافرانی که حق ناشناسانست . خدایا وضع تلفن مغشوش است ، در انبارها موش است ، شرکت می-



گاندیدای «سیرجان»!

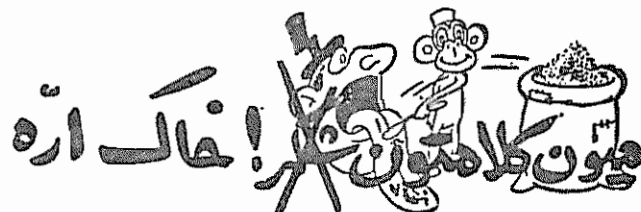
رفت و در پشت میکر فن ایستاد سرفه ای کرد و بعد زد فریاد بوزارت اگر رسد استاد در وجود شریف! این افراد ای که ایر حرف از لبت افتاد زنده باشی رفیق! روح شاد که ندارد و کیل فهم و سواد میرود هر چه داشته از یاد میشود بسواد مادر زاد

«پسر خاله»

نابلو
اول نابلو چرب و چیل زیر را که در خیابان سرفه نفاه تبریز قرار دارد بخوانید تا شکمتان سیر شود بعد میرویم سربقیه :

چلو کبابی پانچه پزخانه در مقابل وجه مأخوذ ، هتترین چلو خورشتر را برای شما صادر میکنم!

گوید مشتری جموش است ، این بیچاره که خاموش است ، اسمش بکلی فراموش است، عوض شرکت در جنب و جوش است، سیمش اتصالی است ، قمیش عالی است! اقداماتش خیالی است ، کارش در دراورومالی است ، مگر تو کر جناب عالی است ، حالا تو برو داد بزنی ، هر جا میخوا فریاد بزنی ، میگوید بنشین خودت را باد بزنی . ای خداوند کریم مهربان ، ای داننده اسرار آخر - الزمان ، ترا بیاکان، ترا به بیکان، مارا خلاص کردان، از بالابالاهای آسمان با يك دسته از فرشتگان، فرشتگان خوشگلان ، مؤتلمان و متفردان، کیسه ئی بنداز تو خانه مان، بر از طلا و بر لیلان ، مبادا شوی پشیمان، کیسه را بر میداریم پولها را بیانک میسپاریم ، آوقت ما هم سواریم ، شب و روز بی گشت و و گذاریم ، خدایا خماریم ، بین گرفتار چه افکاریم، دیگران سوار موشک، بنده لم داده ام روی دوشک، دیگران در آسمانها ، بنده هم بیاله اصغر کرات سماوی ، بنده هم بیاله اصغر گاوی، دیگران میروند و میروند، همو لایترهای من هنوز خیلی پسند، بارالها عقلها را روشن کن، کلحنها را گلشن کن ، شوره زارها را جای سنبل و سوسن کن ، ما را لباس بپرا زنده برتن کن نصیب ظلم شیون کن، اورا اسیر دشمن کن ، خدایا ما با توئیم تو با ما باش ، نور بقبر پدرم بپاش ، سفره ام پراز آب کوشش باشد و آتش، کنارش سنگ و لوآش، بخورم یواش یواش، دنیا خرابست بمن چه ؟ زندگي- سرابست بمن چه ، خون من برای دیگری شرابست بمن چه ؟ آرزوها نقش بر آبست بمن چه ، تعلق با بست بمن چه ؟ حرف حساب بی جوابست بمن چه . . . تمام اینها درست میشه کشتک را بساب عمو !



شمیر میون کلوم رئیس، دانشگاه
 دکتر صالح - مسابقه ورودی
 دانشگاه های ایران انجام شد -
 این مسابقه با نظم بی سابقه ای انجام شد -
 - خب ، الحمد لله ، که بخیر
 گذشت .
 * ولی متأسفانه نتیجه این
 مسابقه رضایت بخش نبود .
 - مگه غیر از این توقع دیگه ای
 هم داشتین ؟
 * وقتی اوراق را بررسی
 کردیم دیدیم که از ۱۶۰۰۰ نفر
 ۱۹۲۳ نفر برای دانشگاه تهران
 قبول شده اند .
 - باز معجز کردند !
 * دانشگاه جای اشخاص
 متوسط الحال نیست .
 - البته ، البته ، خیلی لوطی-
 میخواد که از عهده مخارجاتش ا
 بریاید .
 * در آمریکا و بخصوص در
 روسیه سعی میکنند کسانی را بدانشگاه
 بفرستند که مایل به تحصیل باشند
 - علت عقب افتادگی و نداشتن
 تاریخ در خشانان هم همینست .
 * در ایران شاگرد برای فرار
 از نظام وظیفه بدانشگاه میاید .
 - چکا کنه مادر مرده - تازه
 نظام وظیفه قبولش نمیکنند !
 * مثلاً برای دانشکده پزشکی
 ثبت نام میکنند و قبول نمیشود
 آنوقت میرود دانشکده معقول و
 منقول میاشیند .
 - آگه نکنه از کیسه اش رفته
 * اگر از او بیرسی چرا این
 کار را کرده است میگوید فقط می-
 خواهم وارد دانشگاه بشوم
 - ولی خدائیشو بکیم کسی
 تا بحال پیدا نشده که همچو درد
 دلی باهاش بکنه .
 * علت همه این ماجراها
 خوب نبودن متوسطه است .
 - و علت خوب نبودن متوسطه
 هم ابتدائی و علت خوب نبودن ابتدائی
 هم دانشگاه و علت .. لاله الا الله کم-
 کم داره حرفمان پیچ پیدا میکند !
 * موقیقه وزیر فرهنگ
 بودم میخواستم برنامه متوسطه را
 تغییر کلی بدم .
 - خب ، خب ، هم بالا شو دیدیم
 وهم یائینشو
 * برنامه متوسطه ما بکلی
 غلط است
 - یعنی میفرمائین تقصیرش
 پای ماست یا اونهاییکه « وزیر
 فرهنگ بودند » ؟
 * مسائل ریاضی بسیار دشوار
 و مشکلی در برنامه آنها کنجانیده
 شده .
 - خدا پدر « کنجاننده » رو
 بیامرزه !
 * مثل اینکه مرحوم داور

نکنه

معرفی کانديداهای مؤسسات

روغن نباتی - در دوره روغن
 نباتی فقط پیر مرد های ۷۰ ساله
 میتوانند زن بگیرند !- از این
 پس صادرات ما زیاده تر خواهد
 شد - آخرین اخبار : از ذبح
 الغ بیک - آیا سید ملک خاتون
 معجزه خواهد کرد؟ - و یکمشت
 خبر های پشت پرده و پیش پرده
 وزیر پرده و بالای پرده دست
 آخر!



نکنه اول - در انتخابات این

دوره سازندگان روغن نباتی و
 مدیران کارخانه های قرقه سازی
 و قرقه سازی هم کاندیدا های
 خود را اعلام و عکس و تفصیلات
 آنها را با خط درشت در صفحات
 اول روزنامه ها چاپ کرده اند .
 گرچه این فضولی ها به معنای
 مانیامده ولی امیدواریم کاندیداهای
 مؤسسات روغن نباتی، مثل روغن-
 هاشان نباشند و لا اقل از عهده نشستن
 و برخاستن بر بیایند .

نکنه دیگر - در میان شرکتها

و مؤسساتی که کاندیدا معرفی
 کرده اند نام شرکت کف با مسؤلیت
 محدود - شرکت تولیدارو و شرکت
 نفت پارس هم دیده میشود . گفته
 میشود که هر یک از شرکت های
 اعضا کننده در انتخاب این
 کاندیداها ذی نفع هستند منجمه
 پر گوئی و کف کردن دهار کاندیداها
 پشت تریبون باشک کف ارتباط
 دارد و سردرد گرفتن مستمعین و
 خریدن دارو از تولیدارو هم مربوط
 میشود به شرکت تولیدارو - اما
 خبرنگار ما هر چه زور زد نتوانست
 بفهمد که شرکت نفت پارس در
 اینکار چه نفعی دارد ؟ راستی شما
 چه فکر میکنید ؟

نکنه دیگر - این روزها يك

نوکر پیر هفتاد ساله با دختر ۱۶
 ساله اربابش فرار کرده و آنها را
 در شیراز دستگیر کرده اند .
 ظاهراً نوکر پیر قصد ازدواج
 با دختر اربابش را داشته و این
 میرساند که مثل معروف «دود از
 کنده بلند میشه» صد درصد
 حقیقت دارد ، چون اگر نوکر پیر
 از مردم عصر روغن نباتی بود هرگز
 از این ناپرهیزی ها نمی کرد

نکنه دیگر - هفته گذشته

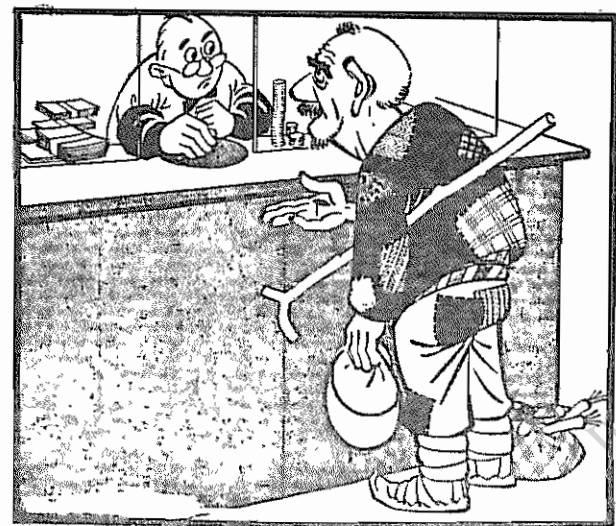
هیئت دولت تصویب نامه قانونی
 وزارت اقتصاد را بمنظور تشویق
 صادرات تصویب کرد .
 با تصویب این تصویب نامه
 اظهار امیدواری میشود که در آینده
 سطح صادرات بالا رفته و در نتیجه
 عده بیشتری از نور چشمی ها برای
 مطالعه به خارج صادر شوند .
 نکنه دیگر - این روزها، ظاهراً
 کاندیدا های انتخابات مجلسین

قارون کندگدا را!

(دل میرود ز دستم صاحب دلان خدا را)
 غوغای انتخابات شنکول کرده مارا!
 این دوره صحبتی نیست از آن بدان سابق!
 باید که بر کز بنیم خوبان دل را!
 دردا که ما ندیدیم از مجلسین خیری
 گریسته بودو گریاز ، فرقی نداشت مارا
 ایدوست! چون نشینی بر کرسی وکالت
 (روزی تفقدی کن درویش بینوا را)
 ترسم اگر در آید آن نازنین مجلس
 از خویشتن در آرد صد ناز و صد ادارا
 هر دم ز جای خیزد ، اطوارها بریزد
 (تا بر تو عرضه دارد احوال ملک دارا)!
 ای عاشق وکالت ، بر خیزو دست و پا کن
 ده روز انتخابات ، فرصت شمار یارا!
 از باطن خرابت آتق-رها میندیش
 خود فقط بظاهر زینت کن و بیارا
 هر مشکلی که باشد حل میکند بریت
 (دلبر! که در کفا و موم است سنگ خارا)

هر جور هست خود را جا کن میان مجلس
(کاین کیمیا هستی قارون کندگدا را)!

« بموجب قانون اصلاحات ارضی پول زمینهای واگذاری به دهقانان با قسط ۱۵ ساله دریافت میشود.»



هر قسط را در چند قسط بپردازیم؟!!

در لوازم التحریر و فروشگاههای

جنب مدارس دخترانه
 - آقا کاغذ دارید ؟
 - خیر
 - قلم دارید ؟
 - نه جانم
 - دفتر چه ۱۰۰ برک چطور ؟
 - اصلاً و ابداً
 - مداد پاک کن ؟
 - حرفش تزیید!
 - پس ممکنه بفرومائید چی
 خدمتتون پیدا میشه ؟
 - عکس آرتیستهای هالیوود
 تادلتون بخواد!
 « نخست موعظه پیر می فروش این
 است :
 کز استماع « ریز ناژها » احتراز
 کنید !
 « شیر در بادیه عشق توروباه شود »
 آه از آن بادیه مس که تو زیبا
 داری !
 « ارادتمند - ج - ضیاء »
 بوسایلی قضیه را با وحالی کرد .
 نکنه دیگر - متأسفانه قابل
 عرض چیزی نیست !!

مثل بچه آدم اختلافات را کنار
 گذاشته و با هم ائتلاف کرده اند .
 ظاهراً علت این ائتلاف که
 در دوره های قبل بر ساقه بوده ،
 وجود عدنی کاندیدای زن است
 که گوئی در این دوره « برای وصل
 کردن » آمده اند .
 نکنه دیگر - از جمله کاندیدا-
 های مجلس شورای ملی یکی هم
 آقای دکتر ریاضی استاد نجوم و
 ستاره شناس معروف است که در
 انتخاب ایشان تردیدی نیست
 خبرنگار ما اطلاع میدهد
 آقای دکتر ریاضی که در هفته های
 اخیر مرتباً ذبح نشسته بوده انتخاب
 کلیه کاندیداها را که از طرف کنگره
 پیشنهاد شده اند از روی حرکات
 سیارات و ستارگان پیش بینی کرده
 است . (مبارک است انشاء الله)
 دیگر .
 نکنه دیگر - چند روز قبل
 زنی را که دو شوهر داشت در شهر
 ری بازداشت کردند .
 خبر نگار فضول ماعقیده دارد
 که علیاً مخدره متأسفانه معنی کلمه
 « آزاد زن » را عوضی فهمیده و باید



باید بالا بیره رشده سیاست
تا روشن شی باوضاع زمونه بخون اخبار ما را دونه دونه

پیروزی اوپک!

در این دوران و انضای موشک
معانی شکل خود را داده از دست
بهرشکلی توان بردن در آن دست
توجه کن بحر فم دونه ، دونه !
که، دی، هستی از کاراش مسبوق
که بعله ، با تلاش بی نهایت
زدم کپیایا را مشت بر پوز
تو میخوانی به ترتیب الفبا
که کپیای احازه داد بایشان
«تقاضا» شو بگه ساکت بشینه!



آمریکا در صدد پیدا کردن جانشین برای حکومت
فعلی ویتنام است!

حالا اینجا است که حاجی حال نداره
حالا اینجا است که سرپوش کمک جات
یهو ورداشته میشه پیش چشمت
شود معنای استقلال و غیره
«رفیق و متحد» «زرد» در میاره ا
بتو واضح - بگوایشالا خیره ا



یکی از خانمهای کاندیدا گفت: ما در سابق هم بقیه از
حق رای از تمام مزایای مشروطیت برخوردار بودیم

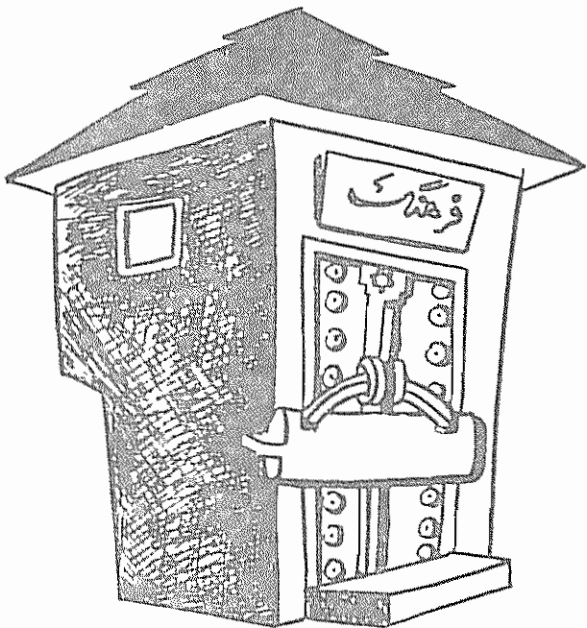
زنی از جمله کاندیداتورها ها !
بگفتا: «ما زنان را خیلی از پیش
ز مشروطیت و از خورده باقیش
که آنهم شدنصیب از عالم وحی
بر آورد از درون دل خروشی»
فقط دانند که در بیخش بود «نون»
که تازه و اشده بند زبانش
دگر آنجا چه خواهی از زناش



یکمقام گمرکی گفت: ۱۵۰۰ اتومبیل در تهران مفقود الاثر
شده است

بسر چون چشموا کن گوشوا کن
باین دنیا و کار آدمباش
همان قانون که اگر قهوه چی را
بوقت مالیات و حق و کمرک
اگر ماهی شود در توی دریا
گیرش میآورد با هر وسیله
کنون بانصدا توله را کرده مفقودا
برای اینکه اینها دم کلفتند
و گرنه در همان ساعات اول
باین دنیای پر پنهانیکا کن
به قانون یه بام و دو هواش
حسن ماسنبد و عبدالله کچرا
کند ساقط ز اموال و تملک
و کی مخفی شود در کوه سینا
فرو گوید بگوشش «میخ طویله»
گراز حق نگذری، حق هم همین بود
ویا بادم کلفتان چسب و جفتند
نهول میشد، نه مفقود و نه سمبل

رئیس دانشگاه گفت: «باید قفلی بدر فرهنگ زد»



بدون شرح

بسیک مهلات سیاسی!

ستون گلچین اخبار

یا اخبار دست چین شده داغ و سرد
از چراغ ریز و درشت مملکتی
در یکی دو هفته اخیر، مجلات
و روزنامه های صبحانه و عصرانه و
شبانه ، مطالبی راجع به چگونگی
انتخابات نوشته و هر کدام بنا به ذوق
خود تفسیراتی برشته تحریر
کنیده اند ، که ذیلا قسمتهائی از
آنها را برای مزید اطلاع خوانندگان
عزیز عیناً نقل میکنیم :

مجله شریفه روشنفکر
درستون « اخبار و شایعات » خود
نوشته است که :
« در جریان کار کنگره و
فعالیت های انتخاباتی با وجود آنکه
شهردار تهران بیش از سایرین
فعالیت داشت معیناً تمهیدات کاندیداهای
او از همه دسته و جمعیت های
دیگر کمتر بود باین ترتیب که
شهردار تهران فقط یک کاندید داشت
و آنهم همسرش بانو تزهت نفیسی است.»

خبرزیر هم از مجله امید
ایران که مطالبی تحت عنوان « نکته
های خواندنی از کنگره » نوشته و
جریان کنگره را از سیر تا بیاز شرح
داده نقل میشود :

« برنامه غذایی نمایندگان
(البته مقصود نمایندگان کنگره
است) ظهرها پلو خورشت و شبها
خوراک سرد ... بود ... با اینهمه
بدهتن از نمایندگان کشاورزان که
عادت بخوردن این نوع غذاها
نداشتند و بالاخره چند نفر بعلت بی
خوری بیمار شدند ..»

مجله خوشه هم در شماره
اخیر خود به نقل از روزنامه بامشاد
مینویسد: امامعلی حبیبی یک کارگر
ساده مازندرانی از اهل شاهی بود
و هم اکنون نیز از آن شهرستان
حقوق خود را دریافت میدارد و از
مدتها پیش کاندیدای شهرستان
شاهی بود وظایف او سطله آنکه شاهی
یک شهر کارگری است تر جیب جیب داده شد
که «حبیبی» که چهره آشنائی است.
از بابل که در جوار شاهی است

کاندیدا گردد و نیز از قول روزنامه
کیهان اضافه میکند :

« انتشار اسامی کاندیدا های
فارس حتی برای بعضی از کاندیداها
غیر منتظره بود و بعضی ها که
نامشان از طرف کنگره اتلافی
منتشر شده است هنوز نمیتوانند باور
کنند که کنگره آنها را نامزد
انتخاباتی کرده است .

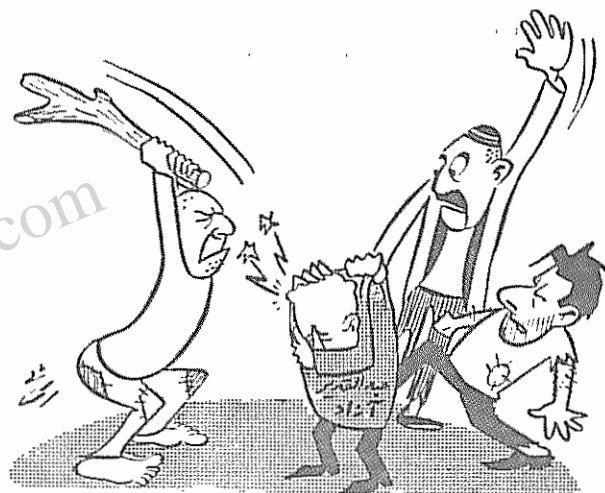
برای نمونه وقتی نام آقای
حاج غیرخواه زاده قناد از رادیو
پخش گردید ... فکر کرد که او
را دست انداخته اند .

مجله مهر ایران در شماره
دو هفته قبل خود تحت عنوان « در
حاشیه کنگره اتلاف ملی » مینویسد:
« احمد نفیسی شهردار تهران
یکبار دیگر ثابت نمود که مرد لایق
و مدبری میباشد زیرا در نقش ریاست
کنگره هم نقش خود را بخوبی
ایفا نموده و .»

« اردک میرزا »

..... میخندم!

منم که وقت خزان چون بهار میخندم
به گردش فلک کجمدار میخندم
گهی زرنج و تعب قاه قاه (ا) میگیرم
گهی ز فرط شغف زارزار (ا) میخندم
چو بامداد شود خنده میزنم بردوش
چو سال تازه بیاید به پار میخندم!
به آه و ناله عاشق ز هجر روی نگار
به عشوه و قروناز نگار میخندم!
به شاعر دغل و بی سواد و مطلب دزد
به جاهل دکل و بی بخار میخندم
گر سنگی چون دارد بهال من اثری
بجای خوردن شام و ناهار میخندم
اگر چه نیست صدایم بدیع میخوانم
اگر چه هست دهانم چو غار، میخندم
امید مژده جان پروری ندارم من
چو بشنوم خبری ناگوار میخندم
طبیعتاً نبود خنده من از ته دل
چو با ملالت ورنج و فشار میخندم



آزاد زنان!

آدمهای کم تجربه

برای اینکه باوضاع و احوال
زمانه آشنا شوید و سرنخ سیاست
دستتان بیاید واقعه زیر را که در
اولین روز تشکیل کنگره انتخاباتی
در محل کنگره اتفاق افتاده بخوانید
و برای شادی روح مشروطیت فاتحه
بخوانید :

« عده ای خانم تربیت را
بنوان نایب رئیس کنگره کاندیدا
کردند و جمعی خانم کتر منوچهریان
را و بالاخره خانم اخیر بنوان دبیر
کنگره انتخاب شد و بطرف جایگاه
هیئت رئیسه رفت و لسی خانم تربیت
نیز از جای خود بلند شد و « بهال
دو» بطرف جایگاه هیئت رئیسه رفت
و در راه فریاد می زد : من حائز
اکثریت شده ام، من باید دبیر شوم!
- البته ملاحظه میفرمائید
که هنوز نه بیاره و نه بداره اسمش
خاله هوند کاره، هنوز معلوم نیست
بسیار یا انتخابات بکجا می کشد ،
دارند سر نایب رئیس دعوا میکنند
خدا بخیر کند این انتخابات را با
این آدمهای کم تجربه .

تکته

نکته!

ا- فراستی

آگهی انتخاباتی

اینجناب ابوالحسن نمایانفر
ناطق شهیر و کاندیدای نمایندگی
دوره بیست و یکم مجلس شورا، اعلام
میدارد کلیه آرائی که باسم فوق یا
اسامی مندرج در ذیل از صندوقهای
انتخاباتیه ا خارج شود متعلق به
بنده است :

ابوالحسن مطلق - ابوالحسن
نمایان - ابول نمایان - ابول بی
حسن - حسن بی ابول - ابول شهیر
ابول فر - ابول ناطق - ناطق بی
ابول - حسن ابول نمایان - شهیر
ابول ناطق - ناطق مطلق - ناطق
بدون شهیر - شهیر بدون ابول .
... و شهیر

سمناکلیه موشها و خر خاکیها
و سوسکها و فضله های مشار الیها ا
بنام اینجناب محفوظ است .
م - ح : ناطق شهیر

هوالباقی

هذا كتاب مستطاب «جوامع المكافات» يا رساله



از راهزنان

خلاصه ای از گذشته

علیمحمدخان کارمند اداره اوقاف قوچان با هزار دردمر خودرا بهیران منتقل کرده و بعد از دوندگی زیاد دو اطاق خالی گیر آورده و حالا گرفتار صاحبخانه پدرمادر داری شده که هرروز یک دردمر برایش درست میکنند و قضیه زیر هم یکی از آنهاست...

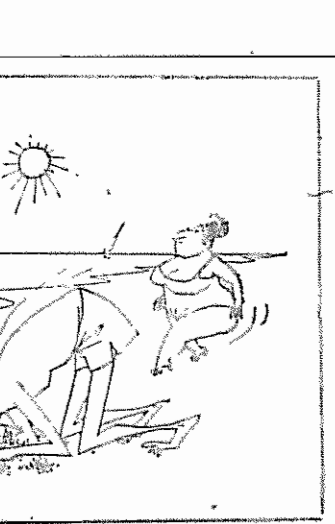
۵۶ - حالا بیا خوبی کن!

مختص بت بگم که خسته نشی! خون به سر صورتم شتافته بود شده بود عینهو بشکل هرم مانده بودم ز کسب و پیشه و کار بنده را مات و ذله ساخته بود شده بودند اسیر این پیغوز دادشان رفته بود رو به هوا کرده بودند علیه او عصیان مقتضیات هم مهیا بود خط بطلان زدم بروی همه با بیان «مسالمت آمیز!» که از آن گوشه مرد رندانانه ترس و وحشت زروش پیدا بود صف و مفا را بهم زدم از دم کردم آسوده هر لحاظ، همهور رفت و راحت بخانه اش خوابید از پی پانسمان صورت و سر بیکجا؟ - جانب دواخانه!



گشته بودم جدا ز نان و پنیر خواستم چرتکی برم سر پا از عرق دست و پام لیج شده به خرویف و نالش اقدام چشم از بهر خواب گرم شود سرظهری وعین وقت صلوات! حالایم دنگ و دنگ تک تک دنگ دنگ کشید ساعتها شدم از رختخواب خود به روی که بین این کیه دم در ما سر صدای هونگ ول داده توی گوشم بطور سر بسته کرله کرله نمک تو دانشه که در آن گوشه است این رنگی نمکو مثل سنگ میکوبه! بقیه دارد

بعد از آن نطق کد خدا منشی کرچه مغزم دو جا شکافته بود اکبری هم سرش ز زخم و ورم کرچه صدمبار، بلکه باصند بار کرچه این موجرازاوان ورود زن من، بچه های من، هرروز کر چه همسایه های ما چون ما وز همان رو کنون پی جبران کر چه حق هم بجانم ما بود لیک من با همان دو تا کلمه تا فرو خفت آنیمه تب تیز بشنو از حال صاحب خانه چار چشمی مواظب ما بود لیک تا دید بنده با چم و خم خاطرش را ز حیث شر و خطر فرقری کرد و سیلتی! تا بید بنده هم در معیت اکبر زود خارج شدیم از خانه



مرد - ایوای زنده داره میاه!

ره آورد شهید:

دفتر یادبود!

هنر نزد ایرانیان است و بس!

شاید تنها فرق ما «میرزا بنویسهای» عصر روغن نباتی باشما این باشد که ما ساعتها می نشینیم و وقتمان را تلف میکنیم تا یک تارمو را از ماست بکشیم یا با هزار احتیاط و زور زدن و مردن مردن از ده خروار آب نیم انتقال کره بگیریم در صورتی که شما با سانی از دوغ کره بگیریدا «کره» اینمقتضی مخلص از «آب» یاد بدهائیکه برای نادرشاه در مقبره اش نوشته اند گرفته شده دفتر یاد بود نادر را در یک سوراخی تنگ و تاریک گذاشته اند تا باز دید کنندگان مقبره و اولادان غیور (۱) نادر که از جان و دل پای بنده اصل «من آم» که رستم جوان مرد بود، یعنی اصل «بودیم بودیم، داشتیم داشتیم!» هستند - عقیده خودشان را بصورت یادبود در این دفتر بنویسند.

این دفتر، بطوریکه از ظاهرش بر میآید، از همان روزهای اول چنان مورد تجاوز! و تاخت و تاز دوستداران ادب و تاریخ قرار گرفته که حتی پشت «جلدهایش» را هم سیاه کرده و آنرا بصورت کلکسیون نفیسی از چرت و پرت در آورده اند! من با وقت کمی که داشته مقداری از یادبودهای جالب و خوشمنزهای را که در آن دفتر نوشته اند یادداشت کرده ام که در زیر برای شما نقل میکنم:

در صفحه بیستم سیام دفتر یادبود این چندخط نوشته شده:

«درود بروان پاک نادرشاه الهام بخش قنای نادری (۱) بست پایین نبات کیلویی «آریال»

چند صفحه بعد:

«خدا! بیامرزد سعیدی الیه الرحمه (۱) را پدر مرحوم بنده هم مثل نادر زیر ماشین رفت!»

چند صفحه بعد:

«... آمدم مقبره نادر، امام رضا علیه السلام! را زیارت کردیم!»

شهر روز

از: یارو

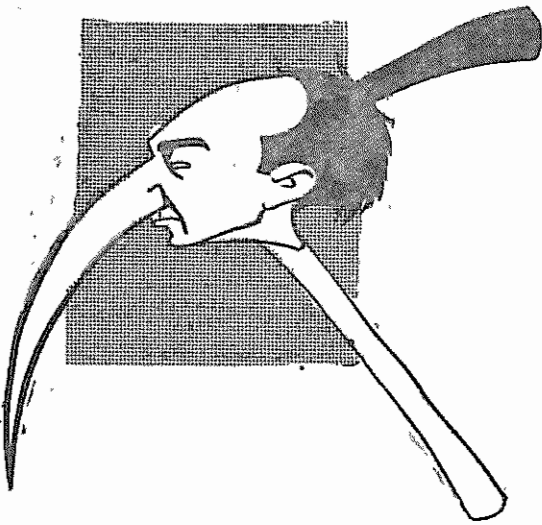
کشت کار حاجی بازار، زار چونکه خوابیده است در انبار، بار هست اینک مک زدن هی بر سماق از برای کاسب بیکار، «کار» گشته با او رنج و غم انباز، باز در دلش آتش پی «سنا» نار سفته های او همه بر گشته است همچو از یک آدم عیار، یار مشتری بگذاشته بقال، قال (۱) شد جهان در دیده عطار، تار

۱ - قال گذاشتن: بکسی حقه زدن او را منتظر گذاشتن و در رفتن!

کار بازار؟!!

شبهه الشعراي کازروني

نبض بازار دوچار هیجانست هنوز مردکاسب ز کسادى نگرانست هنوز طاق شد طاقت و از غصه بحران و ر کود بازم خون بدل پیشه و رانست هنوز تاجراز کثرت و خوردن چک کشته شکار کاسب از دخل کم و کسر بجانست هنوز باز با آنهمه ساز و دهل و وعدو وعید نرخ اجناس کما پیش گرانست هنوز شرح بیکاری و افلاس کرو هی زن و مرد همه جا ذ کرب و ورد زیانست هنوز باشد از بسکه مراد دخل کم و خرج زیاد اشکم از دیده خونبار روانست هنوز هیچ دستی کره از مشکل مالی نگشود دل در اندیشه سوداست و زیانست هنوز کار بازار شده زار و فلان بازاری خسته دل منتظر يك دو تکانست هنوز هست از پول تهی جیب خالایق، ورنه مشتری در توی آن زور چپا نیست هنوز!



صدراعظم کلنگی!

بزرگی بود خدا حفظش کند،؟!!

چند صفحه بعد:

«... نور چشمی علیرضا میگفت نادرشاه وقتی کشته شد رفت مکه توبه کرد،؟!!

چند صفحه بعد:

«... نادرشاه را زیارت کردم یاد عمه خندا بیامرزم افتادم که همیشه تنگ نفس داشت!»

هفتاد هشتاد صفحه بعد:

«نادرشاه صفوی (!) سره»

سی چهل صفحه بعد:

«... ضمناً نور چشمی اسمعیل تعریف میکرد نادر شاه مرحوم را محرم پیش در مشهد بالباس مبدل درویشی دیده که آب یخ به مردم میداده،؟!!

سی چهل صفحه بعد در حاشیه

یکی از صفحات: «... دیشب رفتم کوه سنگی جگر خوردیم خیلی گران حساب کرد از قول من بدولت بگرفتند و شکر را ارزان کند؟!!

... و بالاخره اینهم از آخرین

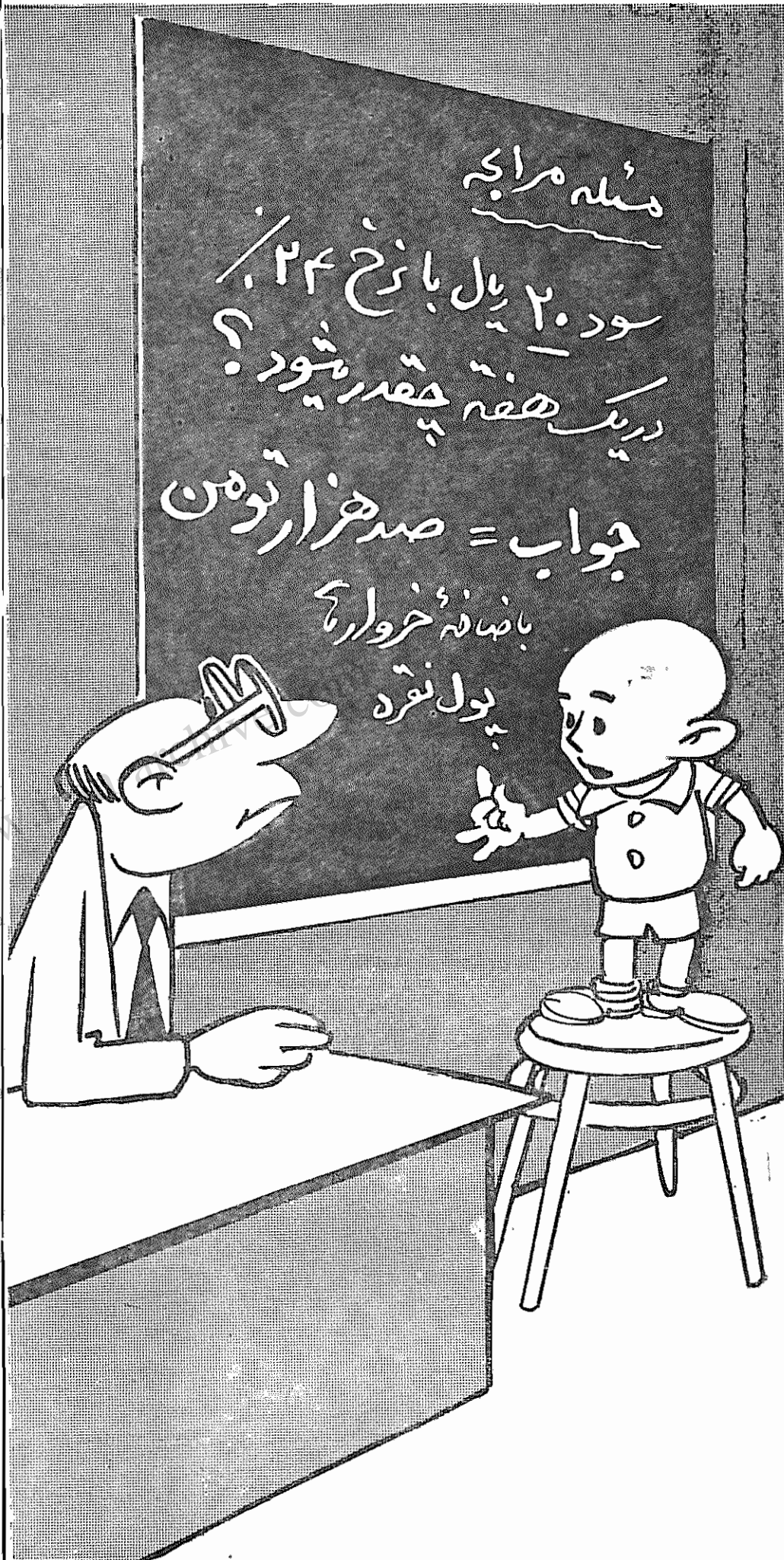
یادداشتهاى بود که هنوزم کیش خشک نشده بود در آخرین صفحه بچشم میخورد:

«درود بروان پاک نادرکه آقای ...» را وکیل حقیقی دوره بیست و یکم مجلس شورای ملی میداند؟!!

«عبدلی»

دو تومان به

دویست هزار تومان



معلم نه چونم اشتباه میکنی، دو تومان پس از یک هفته میشود دویست هزار تومان

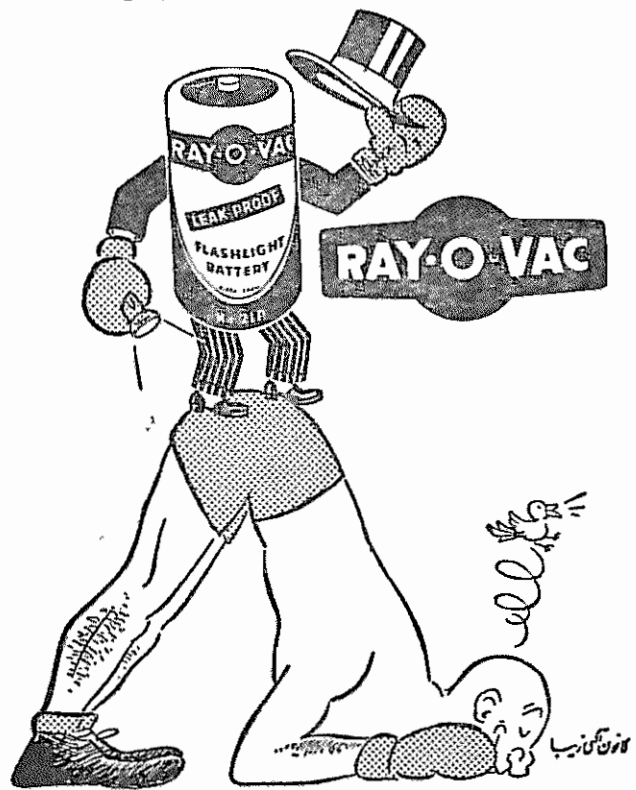


۵ زن = بیاه خانم مال بدیخ ریش صاحبش، من خیال کردم سرویس غذا خوری شاسانگو است ولی وقتی بردم خونه، دیدم سانگو نیست

چینی سانگو

د نه هر که چهره برافروخت دلبری داند، نه هر که اسم طلا برد، زرگری داند نه هر چه را که بر آن نام «ظرف» بنهاندند کسش به چینی سانگو برابری داند کسیکه چینی سانگو خریده میداند «که قدر گوهر یگدانه، گوهری داند» خریده چینی سانگو بدون چون و چرا هر آنکه رسم و ره سفره کستری داند از آن پیرس تو از بی رقیبی سانگو مرکز پخش - حاجب الدوله - علی الحسابی تلفن ۵۸۰۰۸۶

ری. او. واک قهرمان قهرمانان



باطریهای ری. او. واک در قدرت و دوام بی رقیب است باطریهای ۱ دلتی ری. او. واک دارای پوشش فلزی LEAK PROOF بوده هرگز چکه نمیکند و هنگام خاموش بودن رادیو خود بخود شارژ میگردد باطریهای جلی ری. او. واک برای هر نوع رادیو و چراغ قوه



صابون نخل وزیتون دارو گر

چنین گفت زالی بفرزند خویش
 مرا از گذشت و مرور زمان
 بهر نقطه «صابون» فراوان بود
 ولی صابونی که همه بهتر است
 چه صابون ماهی که بی گفتگو
 بود مورد اعتماد همه
 چه خوشگل، چه ارزون، چه عالی چه ناب
 چنان بحر موج، کف میکند
 تو هم جان من دائم از اون بخر
 فقط صابون نخل و زیتون، بخر

که ای نور چشم در آورده ریش
 یکی تجربه هست دور از چاخان
 بهاشان گران یا که ارزون بود
 فقط «نخل وزیتون دارو گر» است
 نه دارد رقیب و نه دارد هو!
 نموده است جلب اعتماد همه
 چه خوشبو، پدر چمد عطر و کلاب
 بدن را رقیب صدف میکند

راههای تازه!

کار راه حل های عاقلانای
 برای اصلاح امور وجود دارد که
 بی زحمت، بی خرج و عاقلانه است ..
 اما من تعجب میکنم چرا این
 راهها کمتر ب فکر افراد و بخصوص
 رجال کشور میرسد تا کارها سرو
 سامانی بدهند و اینقدر از بدی اوضاع
 نتانند .

لابد چند نمونه از این راهها
 را میخواهید ارائه بدهم . هر چند
 میترسم اشکالات من مورد تقلید
 قرار گیرد ولی خوب چند تا
 را نگر می کنم :

مثلاً چطور است وزارت بهداری
 برای اینکه در امر بهداشت پیشرفت
 حاصل شود .

فقط ده بیست نفر از آگاهی را
 که دعایشان مستجاب میشود .
 استخدام کند . اینها بیاند و
 بنشینند صبح تا شام دعا کنند .

الهی . . درد دردمندان
 هوا .. مریشان اسلام شفا . .
 الهی درد دردمندان دوا ... مریشان
 اسلام شفا ! ... الهی ..

والبته وقتی دستجمعی و بطور
 مداوم این کار را بکنند به مراد
 میرسند و آنوقت است که در تمام
 کشور نه مریضی خواهد ماند نه
 دارویی مورد احتیاج است و نه
 اینهمه کارمند و مریضخانه لازم
 میشود !!

برای اینکه به بودجه دولت
 هم تحمیلی نشود وزارت دارائی هم
 میتواند از وجود همان عده استفاده
 کند باین معنی که وقتی سرویس
 کارشان از وزارت بهداری تمام
 میشود فوراً روی پشت بام وزارت
 دارائی درندو، ناله های جاسوزدو
 دست را بطرف آسمان دراز کنند
 و ضجه و فریاد بزنند :

خداوندا .. قرض قرض
 مندان ادا ! .. خداوندا .. قرض
 قرض مندان ادا ! .. خداوندا ! ..
 هیچ بعید نیست که از این راه کمک
 بسیار موثری به خزانه بکنند و کارها
 را سرو سامانی بدهند؟!
 یا اداره شهریاری و آگاهی



- برای رفع هر نوع حشره حتی حشرات انتخاباتی
 حشره کش کارپل بیداد می کند

کارپل

مکس و عنکبوت و ساس و پشه
 علی و رجه ، رطیل ، بزجه
 آبدزدک ، هزار پا ، عقرب
 حشرات بزرگ و ریز و درشت
 همگی را بقدرت کارپل
 آری یک بسته کارپل کافیت
 من ... صوصاً! برای دفع مکس
 که دگر در سراسر عمرت
 خرخاکی و بیید و سوسک و کتله
 مور و زنبور و کیک و خرچسونه
 ماس ماسک، جیر جیرک، دوسر دوتنه
 از دو سیری گرفته تا دو مننه
 رفع فرما ز خانه و سکنه
 که بکل ریشه همه بزنه
 کارپل قاشو چنان میکنه
 نه از او بچه بینی و نه نه!

انگلیسی فصیح!

در کلاس انگلیسی رفیقی بنام «کاغذ چی» داشتیم که عطش
 عجیبی داشت هر چه بیشتر انگلیسی حرف بزند و حتی اسامی شهر یا اشخاص
 را هم با انگلیسی «دوبله» میکرد! اولین شبی که این شخص بکلاس
 آمد معلم بفارسی از او پرسید :
 «بیخشید آقا! اسم شما چیست؟» جناب «کاغذ چی» یک ابرو
 را بالا برد و با لحن «جنتلمانه» جواب داد :
 «My name is Paper wtiat !»
 بعد از مدتی بگر و زرقای کلاس دسته جمعی به یک نیک رفتیم.
 طرفهای عرص دوست فرنگی مآب ما که موهاش در اثر آب تنی بهم
 ریخته بود مدتی برای مرتب کردن زلفها دنبال آینه گشت و چون موفق
 نشد به مخلص رو کرد و در حالی که شانه را بدستم میداد گفت :
 «Hello! will you open my difference
 please ?!»
 یعنی آیا ممکن است فرقم (i) را باز کنی ؟ «پهلوان پنبه»

تشکر از قاتل!

مقدمتاً خدمتتان عرض کنم
 که کلمه «Mercy» که «مرسی»
 تلفظ میشود در انگلیسی بمعنای
 «رحم» است و در موقع طلب بخشش
 و ترحم ادا میشود. حالا باصل قضیه
 توجه بفرمائید :

دو ستم جمشید از آن تبیب
 جو انهایی است که به «نخود هر آتش»
 معر، فند و در مورد همه چیز اظهار
 فضل میکنند .

چندی قبل که از تماشای يك
 فیلم درام تاریخی بر گشته بودیم
 که بمن رسید شروع به سخن و نند
 کرد و در باره مزخرف بودن فیلمهای
 آمریکائی داد سخن داد . وقتی
 جریان را سؤال کردم او به سخن
 فیلسوف مآبانه ای گفت :

«این فیلم سازها بقدری بی
 ذوق هستند که در یک فیلم درام و
 جدی شوخی های بیمزه وارد می-
 کنند» و چون قیافه متمجب مخلص
 را دید ادامه داد : «در این فیلم
 یکی از سرداران رومی وقتی سر باز
 دشمن سر نیزه را روی شکهش
 گذاشته بود با لحن غم انگیزی
 خطاب به قاتل خودش میگفت
 «مرسی! مرسی!»
 «پهلوان پنبه»

البته از این راه حل ها و پیشنهادهای
 زیاد است ولی افسوس که همه آنها
 یادمان نیست و تازه معلوم نیست اولیاء
 امور با آنها توجه کنند و الا همه را
 مطرح میکردم!
 «شترسو»

بجای اینهمه زحمت که برای پیدا
 کردن دزدها و جنایتکاران تحمل
 میکند ، فقط چند تا فالین ، رمال
 استخدام کند ، اینها کارشان این
 باشد که بچه ای را سر طاس بنشانند
 یا او را وادار کنند در آینه نگاه
 کنند... و بالاخره ماد و زو کلک هایی
 که خودشان بیشتر از من و شما
 بلدند همه شان را پیدا کنند و تحویل
 شهربانی بدهند؟!
 وزارت فرهنگ هم همینطور،
 بجای اینهمه معلم و مدرسه در هر
 شهر فقط یک مدرسه بسازد (که
 البته بزرگ باشد)

برای این مدرسه فقط يك
 حیاط کافیت که بچه ها سر پا بایستند
 و ابدأ اطاق و «لاس و این حرفها
 لازم ندارد - و دوسه تا معلم هم
 استخدام کنند که مثلاً میتینگ
 درس را برای چند هزار نفر
 محصل در بلندگو بگویند!

راستی، اداره هواشناسی چرا
 برای دو کلمه دروغ گفتن اینهمه
 بخودش زحمت میدهد و آلات و
 ابرار میخرد؟ میتواند برود تعدادی
 مورچه در محلی نگهدارد ، چون
 میدانید که مورچه ها همیشه قبل
 از باران ، نزول آنرا پیش بینی
 می کنند و بلانه میروند .
 همیشه یکنفر مراقب باشد
 که چه وقت آنها قصد دارند بلانه
 بروند ...

فوراً از این «قصد» استفاده
 کنند و اعلام نماید که بزودی بارندگی
 خواهد شد!
 شاید از این راه پیش بینی -
 هایش درست از آب درآید!



در مقابل گریه!

خانمی بود بسی خوشگل و زیبا و دلارا و بسی خوش قد و بالا که رخ ساده و اندام بلندش همه را شیفته میکرد. بهر جای که با شوهر خود بود روان، هر کسی از پیرو جوان، چشم چران کشته و هی بانگه تیز. بدان صورت و اندام دلایز نظر کرده و آهی ز جگر گاه بر آورده و با خویش همیگفت که: «ای کاش چنین ماهوشی همس من بود، بهین دلبر من بود، نوازشگر من بود و بسبب در بر من بود که با دست محبت بنوازد دل زارم.»

مرد کوتاه قدی عاشق آن کلیدن خوش قد و بالا شد و از عشق رخس ناله کنان بود و مرتب بی آن بود که فرصت بکف آورده و بردامن آن گل بزند دست تو سل، در کنجینه اسرار درون را را یکی از جمله یاران زبیرایش خبر آورد که آن ماهوش از شوهر بی عاطفه خویش گرفته است طلافی و کنون فارغ و آزاد بود. مرد، ازین مژده بسی خرم و خوشحال شد و گشت مصمم که رود در پی آن یارو کند عشق خود اظهار که عقدش بکند. بود درین فکر که باشد بر آن ماه، بناگاه، سوی راه، مصادف شد و چون داشت شناسائی دیرینه، جلو رفت و بدو کرد سلامی و پس از صحبت بسیار پرسید که: «بهر چه شدی از زن شیرین دهن خویش جدا؟» گفت: «از آن روی که از هر جهت او بود زنی خوب، ولی عیب وی این بود که بیخود سر هر چیز برخ اشک همیگرود روان. من دگر از گریه بسیار زخم پاکشدم خسته دیدم که دگر طاقت این گریه بسیار ندارم.»

مرد کوتاه قد اندر پی عشق و دل خود رفت خودش را برسانید بدان یار و حدیث دل آشفته خود گفت و پس از مدت یک ماه، توانست بدلدخواه، بدزدد دل آن ماه که او را بکند عقد، چو این وصلت فرخنده شد انجام و نهادند قراری ز برای سفر ماه عمل، مرد به روز سفر آورد به همراه فقط چتری و زن چونکه چنین دیدد و گفت که: «پس کوچمندان تو؟» بگفتا که: «ندارم چمدان.» بگفتا که: «جز این چتر، دگر هر مه من چیزد گریست.» بگفتا که: «درین موسم گرما ز چه رو چتر به همراه خود آورده ای اندر عوض چیزد گری؟» گفت: «از آن روی که شنیدم سر هر واقعه کوچک و ناچیز کنی گریه و زاری تو چنان ابر بهاری. بخودم گفتم اگر آنکه تو با قد بلندت بسربنده کوتوله بیائی و بدت بکنی گریه، سراپای شوم خیس، ازین روی جز این چتر ندارم.»

همراه خود این چتر بیارم!

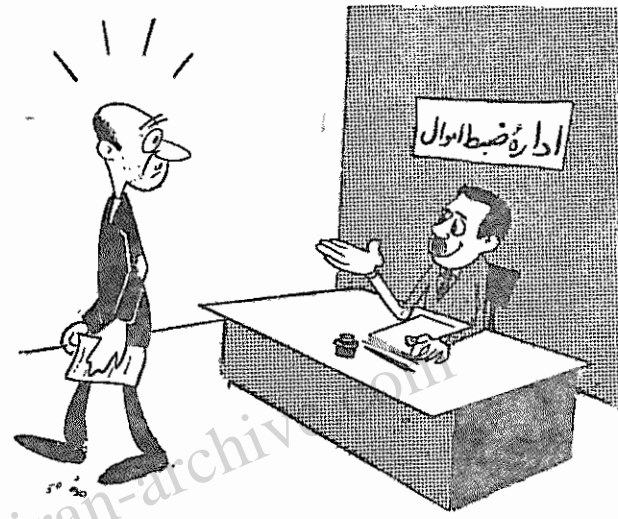


تنباننده!

در همین دوره یا که آینه بنده کردم اگر نماینده کارهائی کنم در آن مجلس که شود مات هر تنباننده آورم خرج زندگی پائین میکنم کارهای ارزنده دابر، از آسمان زدوده کنم تا شود آفتاب تنباننده از هر یرو و درود زاینده، که نباشد برایش راننده که شود نام بنده پاینده که دهم مشتلق به یابنده نکنم هیچوقت عمل بنده میکنم خود بگفته ام خنده

برنامه جوانان عزیز:

از من بشما امانت: هر وقت خانم ساتی مانتال خوش قد و قوارهای را دیدید و هوس کردید دو کلمه حرف حسابی باهاش بزنید، بجای اینکه متلکهای صد تا یک قاز بپرانید و احياناً لنگه کفش هم بخورید، فوراً يك بلیط بخت آزمائی چهار هفته پیش را از جیبتان در بیاورید و بیقتید دنبال یار و وهمینطور که مرتباً چپ و راست میشوید و قیافه اش را بر انداز میکنید جملات زیر را برایش ردیف کنید: خانوم جون، الهی قربونت برم، قربون قدت برم، قربون سرت برم، قربون چشمت برم، قربون پاهات برم، قربون لبات برم، قربون دستات برم، شاستو امتحان کن، يك بلیط از من دیبامه بخر، من خودم فدات بشم ... و قس علیهذا باین ترتیب خاطر تان جمع باشد که نه گیر یاسبان می افتید و نه اینکه «طرف» بشما صدمه ای میرساند. امضاء: کسیکه شش سال آزمایه قربون بایک بلیط بخت آزمائی قربون صدقه زنهای و دخترها میره!



کارمند - نااوطی، یعنی ما از يك قهوه چی هم کمتریم که پول چائی نداده داری، بیری!؟

آههی انتخابی

بدمشوسیه با اطلاع کلیه طلب کاران اینجانب که در این تاریخ موقع دریافت طلبشان شده است، میرساند که، ده پانزده روز دیگر باین حقیر فقیر هفت پست کاندیدا فرجه بدهند، قول شرافت میدهم که بمحض انتخاب شدن و بمجلس رفتن از مصونیت پارلمانی استفاده کرده طلب کلیه طلبکاران را بالا بکشم؟

در عالم همکاری و رقابت!

اکبر آقای سلمانی بتازگی دکائی روبروی مغازه سلمانی استاد حسین باز کرده بود و برای آنکه مشتریهای او را جلب کند پست شیشه مغازه اش اعلان کرد که: «در اینجا با ۸ ریال سر شما اصلاح میشود» (در حالیکه نرخ معمولی اصلاح سر ۱۵ ریال بود).

استاد حسین کهنه کار هم که نمی خواست با تبلیغات حریف از جا در رود، پست شیشه مغازه اش اعلانی باین مضمون زد که: «در اینجا سرهایی که با ۸ ریال خراب شده مجدداً اصلاح میشود!؟» ایس آغا

بابا جون پی دکه سر دستتون میگرددین...؟
نه پس؟ بی فولکس واکتم میگردد!؟

چند تا خواهش دارم!

اول: اینکه شکایتها را توی پاکتی بگذارید که رویش نوشته باشید «زبون درازی»
دوم: اسمتان را بنویسد و اگر نخواستید شناخته شوید تذکر بدهید.
سوم: چون کا کادو تا خواهش بالارا قبول کنید سومی پیشکشان!

زبون درازی مردم!

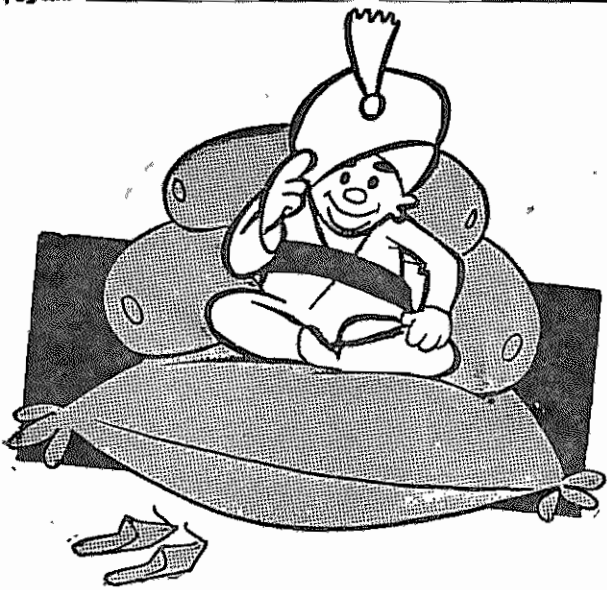
احتیاج برو نوشت داشتم که از داد گستره بگیرم. تعطیل شده بود، از آنها که روی سکوی محوطه دادسرا نشسته اند هشت ورقه رونوشت (که یکی ضمیمه است) مزین به شیر و خورشید و ترازی بی کسی باد کستری ممالک محروسه بود خریدم به ۱۲ ریال دو تومان هم دادم نوشتند، بر دم برای تصدیق و تمبر که... ای داهو بیداد گفتند این اوراق قاچاق است. بهر دری زدم بهن مقامی متوسل شدم که بابا اگر این ورقه قاچاق است که جلو چشم شما میفرشند، چرانمیگیرید؟ کسی محل نگذاشت آقای شکایت

زاده! محض رضای خدا تو بنویس تکلیف من چیست؟ بمن میگویند تو برو قاچاقچی را بگیر و تحویل ما بده آخر مگر من مأمور مبارزه با قاچاق هستم! (بی امضاء)

جواب: عزیزم حرف تو یکقدری حسابی است و حرف آنها کلی حسابی است درست است که تو مأمور مبارزه با قاچاق نیستی، ولی تصدیق کن که داد گستری کارش این نیست. راهش این بود که بهمان پامیر قتی چون در مری شکایت میکردی و رسید شکایت را میگریفتی میگذاشتی در فلاکس شتر نشان آب بخش را میخوردی. بعد میرفتی ورقه غیر قاچاق میگرفتی دوباره روزانو روزی از نو!

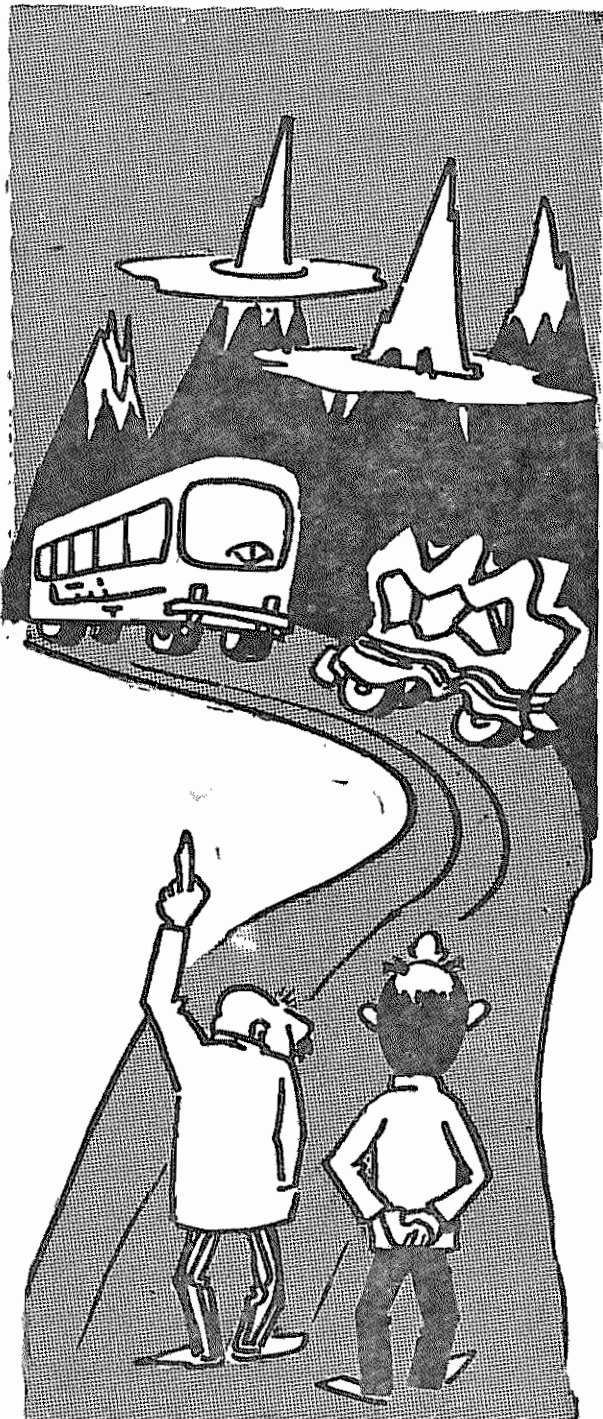
آقای ص - اقدسی از تبریز نوشته اند «اولین فرزند دیپلمه ام سالهاست جلوی سدسکندر کنکور مشغول نقب زدن است. بلکه باب ظلمات دانشگاه برسد و حالا چهل ودوسالشی است و هنوز مشغول است. دومین فرزند دیپلمه ام امسال قرار است برود و دست برادر بزرگش بپردازد. سومی را که شش سال دارد میترسم برای ورودش سال دیگر بدبستان کنکور لازم شود. شکا جون عزیز (شکا - مخفف شکایت زاده است) ترا بجان هفت فرزندت راهنمائیم کن آیا بهتر نیست این یکی را دیگر اصلاً مدرسه نفرستم و بیسواد بار بیاید!

جواب: اقدسی جون! قربانت بروم وزارت خرچنگک سالی اینقد خرج اتینا میکند و بدر و دیوار مینویسد آدم بیسواد کور است و بیچاره. برای چیست؟ باید بان ندای غیبی لبیک اجابت گفت و انگهی تو که دوتا دیپلمه پست شد داری این یکی را هم بفروست پیش آن دوتا (انشاءالله چهارده سال دیگر) بزد، بلکه سه تائی بتوانند درس مذکور رخنه بکنند و یکی - شان ببرد تو حالا اگر تا وقت پسر بزرگت شست ساله است چه باک! آموختن علم در هر سنی که باشد عیب و عار نیست! ارادتمندمه - شکایت زاده



خلیفه: راحت تر از بالش، پیندلای اتوبوس های تی بی تی است
 خواهی که روی مهر کجا از کیتی بی زحمت و بی تصادف و بی خطی
 بی رایج سفر رسی بمقصد سالم پیوسته سفر بکن توانای بی تی

پروفیل سینتا



- این ماشینها که باهم تصادف کردن، پس چرا این یکی خورد
 و خا کشیر شده ولی اون یکی سالم موند ،
 - علتش اینه که اون با پروفیل سینتا ساخته شده .

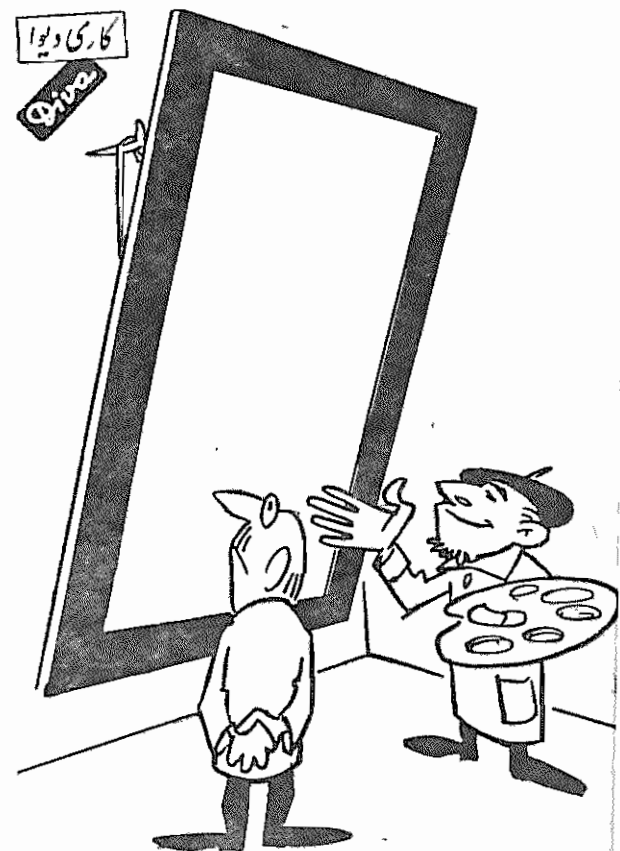


معجزه صابون گلنار

ولای بصابون گلنار اگر که شسته شود
 گلیم نجات کسی را که بافتند سیاه
 سفید تر شود از برف بی پرو بر گرو
 به آب زمزم و کوش سفید نتوان کرد

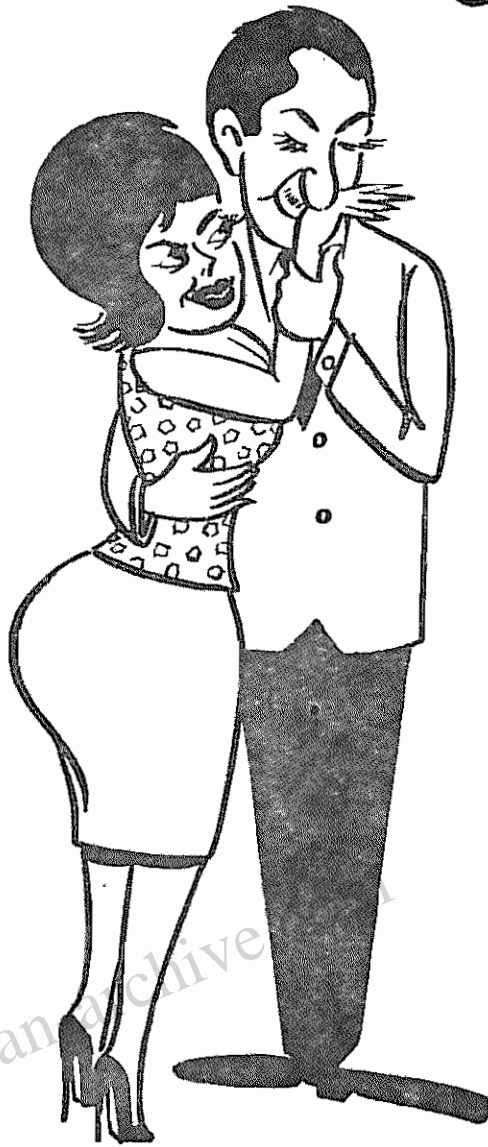
شعر و نثر نینمدار!

در ایستگاه اتوبوس!
 خانم شیک و منوس، قشنگ
 مثل عروس ایستاده و توی ایستگاه
 اتوبوس، مثل طایوس کم کم بطور خیلی
 محسوس، از دیر کردن اتوبوس -
 قیامه اش شد عبوس مثل فلوس هی
 میگفت و قتم دیر شد! اسوس اسوس!
 درست در همین هنگام ،
 جوانکی خوش اندام ، شوخ شیرین
 کلام، گفت : خانم سلام!
 خانم آنرا شنید، اما لبش
 از لب نخبید، مثل اینکه اصلا نفهمید
 جوان! ز اصرار و وزید و احوال پرسید
 خانم که این چنین دید، در جوابش گفت
 سلام چه فرمایشی دارید ؟ گفت
 میفرمائید سوار شو ید و بگردش بروید؟
 خانم اعتنائی نکرد و اصلا
 بروی خود نیاورد، اما جوان خیلی
 خونسرد ، آنقدر اصرار کرد که
 صدای خانم را در آورد (!) خانم
 گاهی سرخ شد گاهی زرد ، آخر
 فریاد کرد : ای کوفت ای درد، آخر
 پسره ولگرد ترا هم میگویند م؟!
 تو خیال میکنی من
 چکاره ام ؟ من اگر دست در آرم
 پدرت را در میآرم - آبرو برایت
 نمیکذارم امن یکن باعفت و باوقارم
 اما وقتی دید که آن جوان شیک و
 نووار، خیلی خوشگل است و کلعدار
 گفت: حیف که باید برم پیش دلدار
 و کزنه با کمال افتخار! ایرج امیری



نقاش باشی :- این تابلو خرمن کیسوی زنی را نشان می دهد
 که با شامپوی دیوانسته .
 مشتری - کو ؟ منکه زنی در تابلو نمی بینم .
 نقاش باشی - بسکه قشنگ شد شوهر کرد !

صابون عروس



مرد - عزیزم چه دست خوش بوئی داری ، عطرچی زدی ؟
زن - عطر نزده ام ، با صابون عروس شستم .

وارده:

شعر زیر آقای «حاجی کارنگی» تاجر معروف و نویسنده کتاب «آئین مشتری یابی» که در قدیم الایام از تجاره معروف بازار بوده و اخیراً ورشکسته از جهت هدایت و ارشاد حجاج! بازاری سروده و برای ما فرستاده اند که ذیلا چاپ میشود .

بو کن!

صبا باشو دم دکان مارا آب و جارو کن
کلامه مشتری هارا ایک فوت از دکان تو کن
آهای عباسعلی (عباسعلی هست اسم شاگردم)
تو هم بنشین روی چارپایه و اطراف را بو کن
بعضی آنکه بوی مشتری زیر دماغت حورد
بلند شو کیوه هارا اور بکش، دنبال یارو کن
ایا عباسعلی ، تا مشتری را جلب بنمائی
چو مردان سیاسی شو، به هالو خر کنی خو کن
برای آنکه کاسبها تقابندش و چنگک تو
بیاور مشتری را و نهان در توی پستو کن
میان آسمان مشعر ستاره از سحر تاشب!
ز صیر «مشتری» بگذر، بسوی مشتری رو کن
همه گویند ای حاجی ز خیر مشتری بگذر
چو درویشان بکنج خانه ات بنشین و هو هو کن
ولی من «خاک توست» باشم اگر از پای بنشینم
که شاعر گفته هر چی برک داری پشت هم رو کن
برای دوستی با مشتری یا ایها الحاجی
برودر پیش جادو جنبلی بنشین و جادو کن
خلاصه تانفس داری بدو دنبال مشتری!
نه همچون فاخته کنج دکان بنشین و گو گو کن

دلیل پاکی؟

کارمندا کدامن کسی است که همیشه يك چشمش به تقویم روی میز و چشم دیگرش بصندوق اداره دوخته شده باشد! ناصر



الکتروموتور آبگوش

چرخ کن!

این چند کلمه در تبریز رو بروی بانك ملی روی جنبه آینه يك بلیط فروش نوشته شده: نسیمه بکلی ممنوع است حتی سنده!؟!!

آدمهای قدرشناس!؟

این خبر آخری راهم از صفحه ۶ کیهان ۲ شهر یوربخوانید بعد يك ارهنگی چنانچه بداداش کوچیکتون بزیید و اگر وقت کردید ورقه لیسانستان را پاره کنید و بزیید جلوسك!

در همین - بمناسبت انتقال آقای کریم وحیدی یکی از آموزگاران فرهنگ هر سین از طرف آقای فرج پور رئیس فرهنگ مجلس تودیمی ترتیب داده شد و در این مجلس آقایان فرج پور و وثوقی از زحمات آقای وحیدی ابراز تأسف کردند!؟!

موشهای اینهنه :- فرهنگ مرعشی پور - علی نبوی - محمد جواد فصیح - ع - سرگردان - مشتاق - تورج نیری - م . م - ت - رضا وثوقی

آدم زرنگ!

چند خط خبر زیر از شماره ۱۱۳۴ اطلاعات هفتگی برایتان نقل میکنیم:

دمردی در خر مشهور، بدنیال يك ایراد كوچك گوش خود را برید و متواری شد،؟!!

این تابلو در ساحل بندر پهلولی قرار دارد:

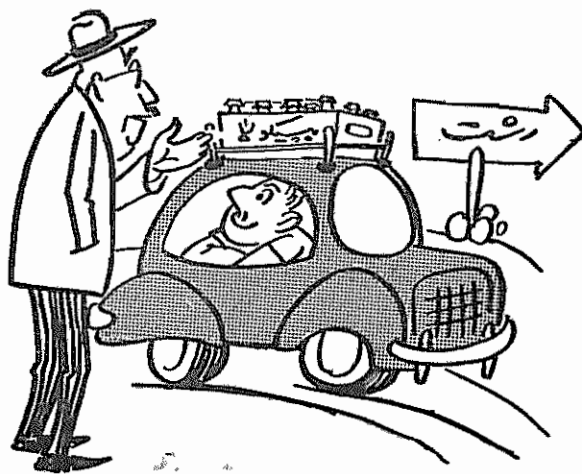
پلاژ جعفر مکزکی!

استاندار فارس!

چند کلمه خبر زیر را از اطلاعات ۱۱۱۷۲ برایتان چاپ میکنیم تا ببینید مسئولین امور مملکتی ما چه آدمهای کله داری هستند و شما خبر ندارید! استاندار فارس

فردا تیمارستان را ترك میکنند (!)

بدنیست بداید که در تهران علاوه بر ماست چرخ کرده آبگوش چرخ کرده هم وجود دارد و مدرک ماهم تابلو زیر است که در میدان شاه بالای مغازه ای نصب شده!



زیر بکرمون میبری؟ ... رشت خودش به کارخونه بزرگ پیسی گولا داره اونوقت توداری به صندوق پیسی با خودت میبری اونجا!

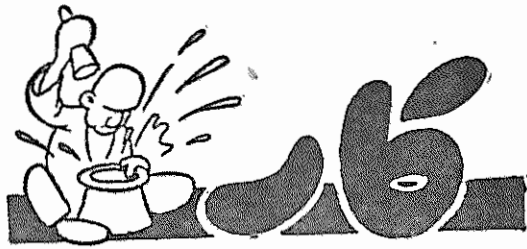
پول - پول - پول

چون اینجناب قصد دارم از يك تلفن عمومی به منزل یکی از دوستانه تلفن کنم و این تلفن لعنتی طبق معمول ستوانی (۱) تمام دوریالی های بنده را قورت داده و هنوز بنده موفق به گرفتن شماره مورد نظر نشده ام لذا به تعداد دو کامیون و يك کاری دستی سکه دوریالی نیاز مندم از صاحبان محترم سکه های دوریالی خواهشمندم ظرف امروز تا فردا به تلفن عمومی میدان توپخانه مراجعه کنند . حسن لك لك

خبر بد داریم!؟!

چون بنده در امتحانات شهر یور ماه امسال از درس های فیزیک و هندسه و تاریخ جغرافی نمره کم آورده ام و احتمال آن می رود که خدای تکرده زبانم لال رفوزه بشوم لذا برای جبران کمبود نمره دروسم بمقداری نمره شیک و محکم و بادوام احتیاج دارم صاحبان کالا بنده و در منزلتان ملاقات کنند! «حمین تجیدی»

کرم جیدتها معالج جوش و غرور و دانه های چرکی صورت است



توضیح

مصرع «برو کار میکنم مگو چیست کار» (یا مگو نیست کار) را بین شعرای تهران و شهرستانها بمسابقه گذارده و بحکم قرعه به پنج نفر از شرکت کنندگان که شعرشان چاپ شود یکسال «توفیق ماهانه» جایزه میدهیم.

مراغه: ن. چ. قاراخو

«برو کار میکنم مگو چیست کار» زیبکاری آخر بگو سود چیست بکن کوشتو وا، بین چی میگم همه دم کلفتای این انجمن برو با بزرگان بکن بند وبست بدو پیش و تعظیم کن بیدریغ بشو چایلوس و بکن هی سلام بگو بنده ام، زر خرید توام برو دختری از بزرگان بگیر مکن فکر دیروز این دختره بتوجه که در پیک نیک وپای میز بتوجه که این خرت وپرت باباش مکن فکر این چیزها ای داداش تو فردا ز ارکان این آشوری همش فوق العاده هزینه سفر چنین است پایان کار ای پسر: ازین پند من درس و مایه بگیر

«برو کار میکنم مگو نیست کار» ولی پند ما ا تو کوثرات بنار

حزب «عامیون» هم شرکت خود را در انتخابات اعلام کرد

عامیون - کامیون

توی روزنامه پس پریشها که بله، چونکه از قدیم وندیم زین سبب سروراست بردگران؛ پیش خود گفتم ارچه این حزبست لیک او حال دوره ایست که بود حالیا چون عوض شده ابزار رفتگر هم شده است این دوره پس دگر باید حزب عامیون برو لای دست «عامیون»



اراک:

بی یخی درد بدیهه! چند روزیست درولات ما ذره ای یخ نمیشود پیدا قیمت یخ شده مث الماس چون محسن بچون مشدعباس! روز کاری که یخ فراوان بود قیمتش بدنبود، ارزان بود لیک حالا اگر شود پیدا پدر سوخته ها کیلویی پنجزار هم نمیدن! خدا حافظ: م - فلائکس

تویسرکان:

این درنگه چه جورشه؟! دوبرک ازقبوض شرکت آب و برق تویسرکان باض فیه چندتاخبر بدست ماریسیده که جالب است. زیر برک اول نوشته اند: اگر کسی پول برق را دیر بدهد و برق او را قطع کنند باید صدریال جریمه بدهد و زیر قبض بعدی که متعلق به چند ماه بعد است نوشته اند اگر کسی پول برق را دیر بدهد باید دو بیست ریال جریمه بدهد!

اینهم خیر: قند و شکر هنوز در اینجا گرونه و روز بروز گرون تر هم میشه نفت گرونه! و بهداری مافقط یک دکتر دارد که از فرق سر تا نوک پارامعاینه و معالجه میکند! بای بای!

منظری

تفرش:

خدمتگزاران موسمی؟! از موقعی که سر و صدای انتخابات بلند شده ما هزار تا همشهری پیدا کردیم که تا بحال حتی اسم آنها را نمشنید بودیم! کریم تفرشی - تقی تفرشی - نقی تفرشی - شغال تفرشی - روباه تفرشی؟! جالب است که این آقایان که

دلشان برای وکالت مجلس لک زده است در اعلامیه های خود چنان دل سوزی بحال ما مردم تفرش کرده اند که الله اکبر! مثالیکی از آقایان نوشته است (بنده همانطور که سالیان دراز است به تفرش و تفرشیها خدمت میکنم ۱۰۰۰) یکی نیست باین آقاها بگه عمو! اگر تو تفرش شوی دیده بودی میدونستی که تفرش آب نداره - برق نداره - اسفالت نداره - دوا نداره - دکتر نداره - گوردشگاه نداره و خلاصه چیزی نداره که ادعا کنی آنها ساخته ای یا بنا کرده ای یا بوجود آورده ای! الهی آدم دروغگو به تیر غیب گرفتار بهه؟! علی اکبرخان



عزیزم، بیا من و تو هم به ائتلافی باهم بکنیم!؟



بافت کرمان: اینجا قیمه پلو میدن؟! دفعه پیش که انتخابات در جریان بود موجودی ا باسم آقای گذری ا آمدند بافت و فرمودند من و کیل بافتم! امشب هم تشریف بیارین قیمه پلو بخورین! و بعد با دلی خوش سوار ما شین شدند و به تهران آمدند تا بمجلس بروند! ولی خوب خودتان میدانید که آن انتخابات گندش در آمد و آقا زاده هم بر کشت و رفت دنبال کار خودش تربت حیدریه:

مگه ما آدم نیستیم!! به داری مایک ساختمان خرابه است که هیچ چیز ندارد حتی تخت و قابله و دکتری که هیچی اصلا هیچی دیگه، نه آمبولانس داره نه وسائل جراحی! آقا ندیس داداش منو با ببرد دست عمل کردند!! خدا حافظ برم ببینم چه خبره!

سفر کلیانی: کار مشببت؟! کاکا چون معذرت میخوام که سلام نکردم! افتاده بودم میون چاله چوله های کوچه حوصله ندارم راستش اینه که چند وقت پیش شهرتاری بصاحبان منازل اخطار کرد فاضل آب منزل خود را بفاضل

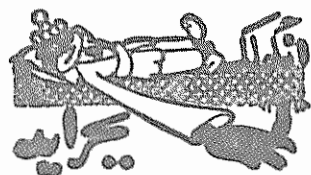
آب عمومی وصل کنند. پس از اینکه کوچه ها را بصورت دره و تپه در آوردند به صاحبان گفتند باید پول بدهید! آنها هم جواب دادند شما که پولی نداشتید بیخود کردید که کوچه ها را مثل جگر زلیخا کردید! مگر مانامه فدایت شوم برایتان نوشته بودیم؟! شهرتاری هم از این حرف ناراحت شد و دستور داد دو مرتبه جویها و چاله هائی که کنده شده بود دیر کردند! اینو میکن کار مثبت؟! قهرمانی نماینده توفیق

... اگر دختر خوبی باشی!

جمشید صبح دیرتر از وقت درس کلاس حاضر شده بود و خانم معلم خوشگل و توپول مویول شان علت آنرا سؤال میکرد. جمشید گفت: خانم معلم، امروز مادرم حائش خوب نبود و من مجبور شدم چائی درست کنم. این بود که دیر شد. خانم معلم داد زد: پسره! احمق پس چرا تو بمدرسه آمده ای! ممکن است مادرت مرض وا گیر داشته باشد و همه ما را گرفتار کند! یا الله زود باش برو ببین مادرت چه مرضی داشته و خبرش را برای من بیا. جمشید دوان دوان بمنزل رفت و بعد از نیم ساعت برگشت و جلوی همه بچه های کلاس گفت: خانم معلم! مادرم پسری بدنیما آورده و بمن گفت بشما بگویم که اگر شما دختر خوبی باشی با آن مرض دچار نخواهید شد!!!



متشکرم، من سیگار را ترک کردم - از کی؟ - از وقتی که هر وین را شروع کردم!



کجهان: اگر حادثه زلزله نزدیک تکرار شود شیر و خورشید سرخ قادر به کار نیست.

انگولکچی: مگه واسه قبلش بود!

تهران: بهر صورت: بهر سوالی پاسخ میدهم.

ممولی: حیف که نمیتونم سوال کنم و گرنه معلوم میشد که میتونی پاسخشو بدی یا نه!

هفتگی: جسد ایوان مخوف در کاخ کرملین تکان میخورد.

کاکا: حتماً به چیزش میشه!؟

اجتماع ملی: زباندارهاش را به مجلس بفرستید.

توفیق: زونتو کاز بگیر!؟

آسمیای جوان: مجنون تو، کوه را از صحرا شناخت.

انگولکچی: مجنون خودت چی! بیرون روزه عوضی رفته بود چه ارصد دستگاه!؟

تهران: منصور: دیوارها لال شده اند.

ممولی: حتماً از رودست ما نگاه کرده اند!!

خواندنیها: هر حکومتی که خواهان پیشرفت حقیقی مردم باشد باید آزادی فکر و عقیده را محترم بشمارد.

کاکا: !!

اطلاعات: مرده شناسنامه میخواست.

توفیق: حتماً میخواسته توی انتخابات شرکت کنه!؟

ایوان: میرفتی و در پشت سرت چشم نم بود.

انگولکچی: دیدم پشت سرم خیس شده و داره چیک چیک آب ارش میاد!؟

باهشاد: یا چشمت را باز کن یا پایت را رو قبله دراز کن.

توفیق: یا مودرازمی کنم! حوصله توستی خوردن ندارم!!

کجهان: کلیه نقاط زلزله زده ساختمان میشود و بهورت منطقه نمونه ای در خواهد آمد.

گشمنیز خانم: ببینم! مگر پارسال همین وقتها هم حرفها رو نمیزدین!؟

پارسی: درختان را فراموش نکنید.

توفیق: نه بابا ما جمعه به جمعه میریم ملاقاتیشون و دو تا شاخه شو نو

در سر پل

در سر پل برو و باهه بخور جامی چند
بعد از آن سیر بکن بین دلارهای چند
چاپلوسی بکن و لوس شو و لاس بزن
تا نمایند حوالت بتو دشنامی چند
کرده لاسی همه شب ساعت چندی اصراف
کز قنای صندلی چند، رود گامی چند
آن پرچهره زهر سو گزرد، در ره او
چشم هیز عزیزی چند، نهه دامی چند
و آن جوان عزب اقلی است دلش خوش که بدو
عشوه ای چند فروشند، گلندامی چند
دختری با نگه خود به جوانی گوید:
«ده جرمی گو که فرستم بتویغامی چند»



این فروشنده يك پشت کتابت بخلق
حافظی چند کند قاب و خیامی چند
بسکه دارد طمع آن مردك بادام فروش
دو تو من می طلبد قیمت بادامی چند
هر و لینی سر پل در عوض باهه و یار
خواستار هر و این است زب نامی چند
اول جاده در بند، بهر سو نگری
شیشه ای چند عیان است و می آشامی چند
پل تجریش، چو نیکو نگری، دانی چیست!
جای بیگانه سر گشته ناگامی چند
خرس لاری

قضیه هندسی:

دو چیز مساوی باریک چیز، خودشان باهم مساوی هستند



تساوی!

خود گشی

بطوری که از بخش سوانح بیمارستان دولتی؟ خبر میدهند روز گذشته جوان پچل و پنج ساله ای که باقلوه سنگ خود گشی کرده بود پس از تشریفات فرمالیته قانونی در قبرستان مسگر آباد بخاک سپرده شد.

خبر نگار جنائی روزنامه توفیق که امروز صبح قبل از اذان برای کشف علت و چگونگی انتحار به قبرستان رفته تلفظاً از آن دنیا گزارش میدهد که متوفی یکی از منتظر الوکاله های سابقه دار و کار - کشته بوده و از بس در این یکی دو ماهه اخیر سنگ انتخابات را بسینه زده تمام دنده ها یش خورد شده و در بیک طرفه العین با سرعت ۱۲۰ کیلومتر در ثانیه، برای باقی شتافته است.

میشکنیم!؟
آسمیای جوان: قربا بود که زبان مارا دوخته بودند.
کاکا: جانا سخن از زبان ما می - کوئی!؟
تهران منصور: در سینما ولیمید
انگلستان بطور ناشناس پهلوی ما نشسته بود.
ممولی: تو هم میخواستی بطور ناشناس وشگوش بگیر!؟

نماینده واقعی

پرسیدم از یکی که در این دور بیست و یک تکلیف ما که هیچ نداریم کار چیست؟
فکری نمود و گفت از اینها که کشته اند!
کاندید خلق، هیچ کسی اهل کار نیست تنها کسیکه از «تهدل» کار میکند
تنها کسیکه کاری فطری واقعیت!
تنها کسیکه روز و شب می کشد بکار!
گر چشم خویش باز کنی «حاج منیز نیست»

تغییرات جدید

از وزارت بکاری اطلاع میرسد که طی دو هفته اخیر تغییرات عدیده در طرز کار ادارات آن وزارتخانه داده شده. بطوریکه مسئولین آن، چند تا از دبلمه های بیکار که بدن پول و پارتی برای کار مراجعه کرده اند، قول مساعد داده اند.

گفته میشود که این واقعه در حقیقت یکی از آثار و علائم ظهور حضرت (ع) میباشد.

آخرین خبر: در آخرین لحظاتی که روزنامه مشغول چاپ شدن بود، از وزارت بکاری خبر رسید که شایعه فوق بی اساس بوده و عده ای از مغرضین برای مشوب کردن اذهان مردم، مبادرت به شایع کردن آن نمودند.

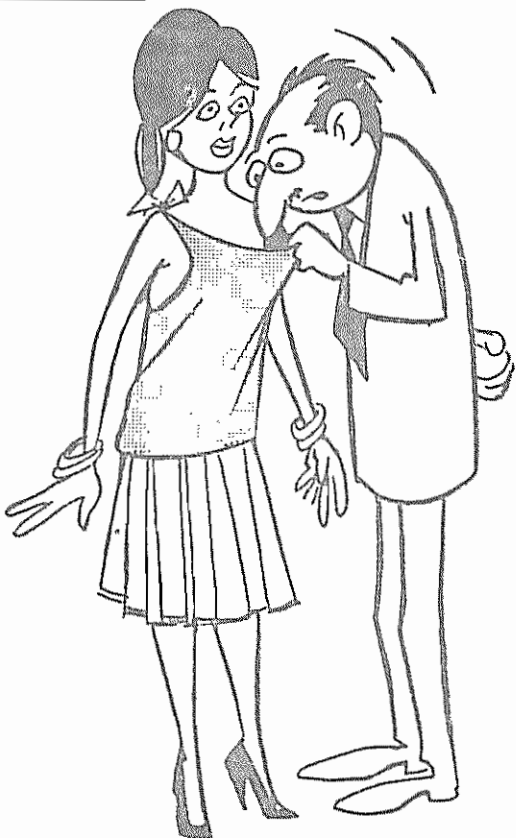
تعمیرات

بدنوسیله انتشار ناپهنگام لیست و کلای مجلس و البته بجه قطع آگهی های انتخاباتی کاندیداهای عدیده را به روزنامه های کیهان و اطلاعات تسلیت عرض نموده، تمویق انتشار لیست کاندیداهای مجلس سنا را از خداوند متعال خواستاریم.
گشمنیز خانوم - کاکا توفیق -
دکتر ممولی

قصایبان متخلف

فروشنندگان گوشت در شرق تهران، گوشت را از زانتر از نرخ شهرداری، میفروشند.

این دیگر با جناب آقای شهردار است که تا موضوع عمومیت پیدا نکرده و سایر قصابها هم نرخ شهرتاری را زیر پا نگذاشتند متخلفین را باشد مجازات تنبیه کنند!



مرد - نه، من یکی که بطورای میدهم!؟



موش: پلیس مخفی آشپزخانه! «حسن آقا»

لاک پشت: فولکس واگن حیوانات!

ناخن خانها: اسلحه سرد «چهار تکبر بیدارمفز»

انگشت: بازرس بینی!

قلب: بانکر کزی خون!

کیف پول: بانک «صادرات» سیار!

سنگ پا: سوهان پا! «هاشم بازارستانی»

لوله آب: روده زمین!

کابل تلفن: رک زمین «مهدی قنادها»

جیب بره: وکیل ناشی! «منوچهر وثوق»

فرهنگ گلها

- خز خره: لولو خور خوره گلها
- گل زرد: ترسوی گلها!
- گل سوری: شکوی گلها!
- میخک: بجا گلها!
- لاله: کل بیزبان!
- شیپوری: شیپورچی گلخانه!
- گل بیخ: رادیو تلویزیون گلها «نوی»

یک صحنه از مجلس آینده

بطوریکه گردش سيارات و اوضاع کواکب نشان میدهد . بطور قطع و يقين مجلس آینده مجلس نمايندگان رنگ و اراک و چور و اجور خواهد بود ، بهمين جهت از حالا ميشود پيش بينی کرد که جلسات مجلس بستم و بکم چه صورتی خواهد داشت و نمايندگان مختلف چه شير نيکار بهائی خواهند کرد .

! توجه باين موضوع خبر نگار ما ، پش خودش صحنهائی ساخته که البته از نگاه کيمياء قارئين محترم ميگذرد ، اميدواريم اين پيشگوئی راجع به چيزهاي ديگری نرمانيد زير انويسنده اين ستور ، همان روزهاي اول کارت الکترا لث را گرفته و هيچ لکتهی باو نمي چسبد .

در هر حال اين شما و اينهم صحنهائی از مجلس آینده . .



بستیجی ماداره در بسدر
عقب يك اطاق خالی ميگرده ،
هر گمی داره يگروز صبح دم دعا
غروب ! ورداره يباره اينجا
کرايه کاريم پای ما !

خلخال - آقای سراج هاشم زاده

بوالده آق مصطفی بگين که وکالت مجلس شورای ميلي « بعضی چيزها » ميخواد که من ندارم مطمئن باشين خودش مطلبو درک ميکنه و ديگه شما اصرار نميکنه که خودتونو کاندیدا کنين

آقای دکتر محمود صیانتی:

مرسی آق ای دکتر حال من بد نیست از لطف تو بهم خیلی متشکریم . کاکا توفیق میگه تشویق همین خوندنهای وفادار و نکته سنج و چیز فهم ماست که در این هوای گرم امامی تویم روز نومه بسازیم!

اردبیل آق ای م: خدا نعلت کنه! این چایارخونه را که روزنامه ما را دیر بدست شما میرساند ، بالله ما که از رو رقتیم ۲ - بابا ، صد هزار و دو و نصد و هفتاد ، چهار دفته گفتیم که هر چی بفرستین (اگر خوب باشد) بعد از حکم و اصلاح چاپ می کنیم آخه درسته که تمام کارهای این مملکت با پارٹی بازی پیش میره ولی بچون خودم نباشه بچون خودتون اینجا دیگه صحبت از پارٹی و توسیو این جور حرفا نیست آکه بارور نمیکنین بیاین بسنین!

تهران بانو آزده م: نه نه نه همشیره هیچوقت برای ترساندن بچه هایمان عکس کاندیداها را با آنها نشان ندهید چون حتماً طفلکی هاز دیدن قیافه کاندیداها های محترم زهره ترک میشن و کار دستتون میدن .

ه - خ بکلفت

کرده و بصدای بلند این شعر را میخوانند :

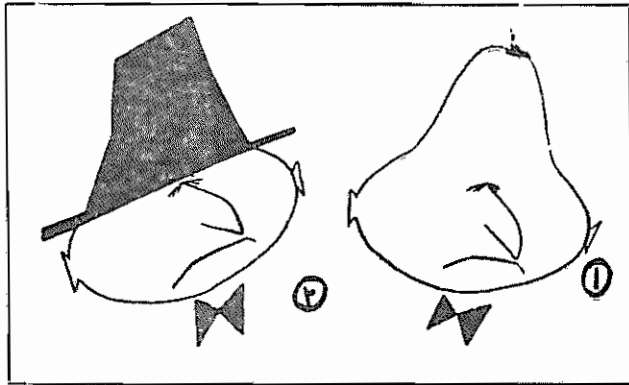
**پس من چی لقمه حبیبم
و تو چی شفتی عزیزم ؟**

رئیس - وای - وای که دیوانه شدم آقا ، (زنك ممتد) اصلاح جلسه تعطیل است ، بروید بی کارتون یا الله و نمايندگان ب طرف درخروجی شیر دو می کنند .

پرده می افتد

در اخبار و احادیث هفته قبل آمده است که بهوماری در حوض بیمارستان خفته شد ، و همینجا است که شاعر علیه الرحمه فرماید :

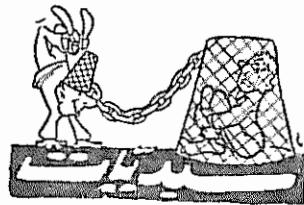
شعری
اگر فکر مردن تورا در سراسر
برو صاف در کنج منزل بخواب
نه از دکتر خوش ادا رو بگین
نه از حشرت عزرائیل رخ بتاب
بيك طرفه العين فوراً بعير
که شاعر چنین گفت اندر کتاب:
چو آهنگ رفتن کند جهان پاک
چه برداخته خواب ، و چه در «حوض آب»



کاندیدای نظنر !

مذاکرات تهديد آهيز!

روزنامه های صبح و عصر با حروف بسیار درشت به مردم مزده داده اند که کنسرسیوم نفت حاضر شده است با اوپک مذاکره کند . البته روزنامه هادر باره چگونگی راضی کردن کنسرسیوم برای مذاکره چیزی ننوشتند اما بطوری که خبرنگاران نفتی ما اطلاع می دهند جریان قضیه بطور خلاصه این بوده که اوپک چرها به کنسرسیوم چرها گفته اند اگر حاضر بمذاکره با ما نشوید آقای صدر اعظم ، خودشان شمارا در محله جمع کرده و برایشان «سخترانی» خواهند فرمود!



بسوی مهمات ، ، ، به پیش!
این هفته آقای محمد حسن وحدی را بالا آورده ایم ! (م منظور اینست که ایشان را بالای ستون آورده ایم) تا ببینیم چه میملی می- خواهند بخورد ما بدهند .

هر که گریزد ز خرابات شام !
چارو کس بشکل گاوان شوده !
- اینطور که معلومه خود ایشانم از خرابات شام (!) فرار کرده اند !

از «اهن» (بکسر الف) غلیظی که بالای نامه آقای م. ارجلو حبه انگوریانی (ترا بخدا اینم شد اسم آدم ؟) نوشته شده میشود حدس زد که این شعر را در چه محلی سروده اند ، برای اینکه بوی کند بیشتر از این ناراحتان نکند فقط يك بيت از اشعار ایشان را نقل میکنیم که هیف نمایند :

**دربش صدای تیشه از بیستون نیامد
گویا برای ترک تریاك فر هادر فته باشد** - شاید هم چون شنیده می- خواهی درباره اش شعر بگوئی رفته يك گوشه ای قایم شده !

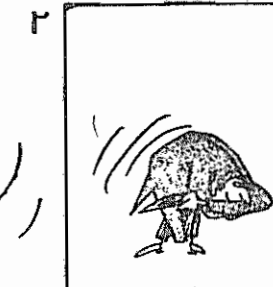
ما آدم رعشای دریده بودیم ولی شعر رعشای نوبر نکرده بودیم که آنرا هم از آقای عباس قلی خان شنیدیم :
« آشنیدستی که روزی حاکمی کرده بود سیگاری را قاچاق لیک وقتی تعارض کردند یکی را برداشت و کردش چاقا »
سید چپی - آشنیدستی که روزی شاعری شعرش آمد در ردیف و اق رواق ؟!

بک آدم بی غیر ناحسابی !
دیگر باسم آقای عیلامی ، که گذشته از اول ، آخر ماخلق الله ش هم روغن کاری لازم دارد ، اشعار زیر را در وصف امتحانات سروده است :

امتحانات
اگر کنکور دهی ، کرامتجات شوی حتماً موفق توی کارات خصوصاً اینکه دانشگاه داده به کل معتنج های بان اختیارات - بدنبود آقای عیلامی هابان ، (توضیح اینکه خود این زرگوار در حاشیه نامه شان نوشته اند ! همانطور که اطلاع دارید جمادات را باها یا الف و نون جمع می بندند ؟!) مارمولک



که هر کی دخم ، بشه البته هیپریم زرویش ؟



پرید و گفت بگوش فلان مرید «ببویش»

میکنم که من خرده مالکم نه مالک نماینده کارگر : نباشی هم خودم خردت میکنم . نماینده بازرگان - ای بابا - این چه معامله ئی است که دوتا همکار باهم می کنید؟ نماینده کارگر - تو دیگه حرف زدن مرتجع . نماینده تجار - صحیح است احسن .

حبیبی : کشتی گیر معروف نفهمیدم ، چکار بکارش داری؟ مرتجع کدومه این حرفها چیه ؟ رهنوردی (هالتر است مشهور) بشما چه مربوطه؟ حبیبی : (با تهیجه مخصوص) بماخیلی هم مربوط است ، یکجان . رهنوردی : پس الان نشونت میدم بیوجان (از جابلند شده بطرف حبیبی میرود) . نماینده بازرگان - بارک الله ، جانمی ، لشکش کن بینم . (زنك ممتد رئیس) . رئیس - آقایان - بده - زشته . خوب نیست . (ادامه رنگ) (رهنوردی و حبیبی باهم سر شاخ شده اند - جنگ مغلوبه میشود و نمایندگان مؤات جینگ میکشند) خانم و کیل : واه واه - خدا مرکم بده - چتو ؟! قلبم هر ری ریخت پائین .

ایضاً یکی دیگر از خانها : آئی - منو بگیرین ، قلبم ، آئی قلبم .. (خانم غش می کند) .

رئیس - آئی بدوید ، منظور والرین . منظور والرین . ناگهان ، یکی از نمایندگان که کلمه منظور را سنتور شنیده داد میزنه : آئی بدوید سنتور و ضرب بیاورید ، آقای رئیس دلشاک گرفته میخوان مجلس ساز و ضربی کنند . و بلافاصله چند تا از نمایندگان صاحب دل و صاحب ذق شروع به رنگ گرفتن با پیشخوان های خودشان

پرده بالا میرود - نمایندگان
اکثر وارد پارلمان شده اند و فقط چند نفری در راهرها پرچانگی می کنند ، برای حصول اکثریت و آغاز مذاکرات ، لازم است که حتماً این عده هم وارد شوند ، بهمین جهت نماینده ای که سوابق ممتدی در شرکت زائاد تو بوسانی داشته دم در رفته و داد میزند :
آئی بدو که رقتیم ، ، ، بدو ، ، ، بدو .

وبعد خطاب بر رئیس مجلس میگوید : کسی نیست هاداش بزون بریم .

آنوقت مذاکرات آغاز می شود . زنك رئیس صدا در میآید و دولی هنوز و کلا باهم مشغول صحبت هستند و از همه مهمتر اینکه ، نماینده خیاط ، وسط سالن متر را از جیب در آورده و دارد اندازه یکی از خرده مالکین را میگیرد که برایش لباس بدوزد .

رئیس خطاب به خیاط باشی : - آقا بفرمائید بنشینید ، اینجا که جای اینکارها نیست .

خیاط باشی (در حالیکه در عالم خودش است) دور کم ۲۵ - دور باسن ۳۷ - ماشا الله ، عجب باسنی ! (بلند) گوشه باشماست بفرمائید . نماینده عطار : آقای رئیس ، لطفاً «سه میقه» صحبت ما فراموش نشودها .

رئیس : آها ، میخواهید قبل از دستور صحبت کنید؟ عطار باشی : استغفر الله . بنده هرگز قبل از دستور حرف نمیزنم ، یعنی حرفی ندارم که بزوم ، اول دستور ، بعد صحبت ، نماینده کارگر : بشرط اینکه زیاد تر از کوینت حرف نزنی ، نماینده خرده مالک : این بیچاره که هنوز جیکش در نیامده . نماینده کارگر : تو دیگه حرف نزن ، مالک . نماینده خرده مالک : افتخار

فعالیت‌های انتخاباتی

پیش درآمد

اولئدش که قبل از شروع به خیاط کردن کاندیداها ، باید خدمت کلیه خوانندگان عزیز از ریز و درشت و بزرگ و کوچک عرض شود گه خوشبختانه یا متأسفانه ! بعضی منتشر شدن لیست نمایندگان مجلس شورای ملی يك عدد زیادی از کاندیداهاى خود ساخته که میخواهند بدون ائتلاف و این حرفها و کیل بشوند ، چون دیدند ول معطلند ، یواشکی جل و پوستان را جمع کردند و ردند بچاک جعهه وفي الحقیقه انتشار لیست نمایندگان سنگی بود که در يك مرداب پر قورباغه انداخته باشند . فقط يك چندتائی آدم از همه جایی خبر هستند که هنوز هم دارند پول نازنینشان را بالای آگهی انتخاباتی میدهند . نائیندش ! با اینکه مرده را چوب زدن کارچندان پسندیده‌ای نیست ولی بمذاق ضرب المثل « آدم زورش که به خر نیرسه باو نشرو می چسبه بنا بر این ما مجبوریم که به کاندیداهائی که خودشان را مرحوم کرده اند ! و از خیر و کالت گذشته اند و ربرویم و حالا میرویم سراغ خیاط کردن حضرات

رزق چشم انتخاباتی

چشم خود باز کن که رخ بینی آنچه را دیدنی است چرخ بینی خواننده عزیز ، حالا يك عينك ذره بینی به چشمتان بزنید و آگهی زیر را که باعکس و تفصیلات عیناً کلیشه شده ، ورا انداز کنید :



کرمانشاهیان مقیم تهران - که چیزی نیست ، تمام شهرستانیهای مقیم تهران و حتی خود تهرانیها حاضرند به خانم فریده نوری رأی بدهند .

اندراجیم شدن کاندیدای طبیعی !
از مضرات لیست کنگره یکی هم این بود که مجالس سورچرانی یکمرتبه تعطیل شد و سوریهای محترم را دچار زبان کلی کرده . مثلاً تا پیش از انتشار لیست یکی از آگهی‌هایی که مرتباً توی روزنامه‌ها بچشم میخورد آگهی مختصر و مفیدی بود از وکیل دوره پیش و کاندیدای دوره بیست و یکم باین شرح :

« محمود اقرزاده ، بعد از نظیر هارو بوری کافه شهرداری از دوستان پذیرائی می کند تلفن ۴۶۶۶۰ » ولی از انتشار لیست به ای طرف نه از آگهی خبری هست به از خودش . - این را میگویند نماینده طبیعی و واقعی که میخواهد تا آخرین قطره خون بدنش را فدای ملت کند !

آدم صاف و ساده
کاندیدای واخوردۀ بندر معشور از قرار خیلی آدم خوشبین و زود باوری تشریف داشته چون در يك آگهی انتخاباتی واقع در روزنامه اطلاعات از قول خودش مینویسد :
« در پاسخ تقاضای مکرر

با این دو بیت شعر زیبا شروع میشود :
باز آمد و آمد نوبت دگر آمد
بید مشکی برای خدمت مردم باز
بمیدان آمد
محمد حسن آقای بید مشکی که خدمت میکند به وطن خدمتش لایق بود در شهر و در هر انجمن از برنامه‌های جالب بید مشکی یکی هم این است که چون میداند اگر احیاناً زبانم لال هفت قرآن در میان و کیل بشود ، زنود نمی - گذارند کار مثبتی در زمینه حق و حقوق مردم انجام بدهد ، آمده تمام نیرویش را در « کار خیر » مصرف کرده و بقول خودش « برای اینکه پسران بیشتر بتوانند از دراج کنند و دخترها در منزل نمازند » مردم کشور را به چهار طبقه تقسیم کرده باین شرح :

طبقه اول اعیان میبند يكصد هزار ریال مهریه در مقابل يكصد هزار ریال چیزه

طبقه دوم تجار : مبلغ پنجاه هزار ریال مهریه در مقابل پنجاه هزار ریال چیزه .

طبقه سوم اصناف : بیست هزار ریال مهریه در مقابل بیست هزار ریال چیزه .

طبقه چهارم مزدوران و کارگران بمبلغ پنجاه هزار ریال مهریه در مقابل پنجاه هزار ریال چیزه و آخرش هم اضافه کرده که « ... من برای نمایندگی استخاره کردم خوب آمده است ... »

ولی ما برای اینکه بید - مشکی را انتخاب کنیم استخاره کردیم بد آمد چون اولاً : دیدم رأی دادن و رأی ندادنمان یکی است ثانیاً اگر ارفقنای اتفاق این بابا بمجلس برود و بخواد برنامه‌اش را اجرا کند ، بجرم دلالی محبت دمیش را لای تله میگذارند تا این باشد دیگر در کسار برنامه های

« نمایندگان بانوان میگویند :

طبقه نسوان از کلیه حقوق انسانی محروم و جزو مجانین و ورشکستگان متعصبه محسوب میشوند » ... از حرفهای چندماه پیش ...

شماره ۱۱ - ستون اول

حقوق زنان

در اغلب موارد محفوظ است ولی خودمان متوجه نیستیم

خانم دکتر شاهی گفت :

انتظار ما این بود که عده بیختری از بانوان کاندیدا میشوند اسلام همه حقوق را برای ما قائل شده است و احقانی که بما میشد فقط مربوط به حقوق سیاسی بود که آنهم داده شد . در صفحه ۱۱

... و از حرفهای چند روز پیش !

« برای اولین بار زنی بنام کلنار کدخدا شد »



— با این اسم هیچ آشنا نیستیم ، ... نه ستاره سیمناست نه ملکه و جاهت ، نه قهرمان تو نیست . اصلاً سردر نمیبارم !

آگهی های انتخاباتی

با اینکه بمحض منتشر شدن لیست کنگره انتخاباتی کلیه کاندیداهاى ریز و درشت و جاق و لاغز بيك طریقه لعین روغن نباتی شدند و بزین فرورفتند و دیگر حتی يك آگهی دوخطی هم بر روزنامه هاندا دادند معینا ما بعنوان نوشداری پس از هر گز ، نبالا مبادرت بدرج چند آگهی انتخاباتی نموده و امیدواریم که این عده هم لای و کلای آب پز ، بر بخورند و بمجلس بروند (چون اگر و کیل نشوند به ل آگهی ما سوخت می - شود !) ؟

قابل توجه اهل عشق

کسانی که ودگای اتحادیه را خورده اند به « دکتر علی اتحادیه » رأی میدهند .
اهضاء : هراخواهان اتحادیه دهقانان ، کارگران ، کشاورزان فرهنگیان ، هموطنان ، ایرانیان و عرب اوغلیان . احترام !
خواهره را انتخاب کنید !

آبجی من دوشین های است چهلالی چهل و پنج ساله خوش قد و فواره ، بلند قد ، سفید رو ، سبزه ، مو بور ابرو مشکی ، چشم بادامی ، دهن غنچه ای - لب قلوهای ، دماغ قلمی ، اندام متناسب ، آستین ریکلان ، کمی چاق ، که از طرف اینجانب کاندیدا شده است از تمام جوانان عزیز خواهشمند است که اگر به بهبود وضع زندگی خود علاقه مند هستند . آبجی بنده را انتخاب کنند .
احمد آبجی دراز

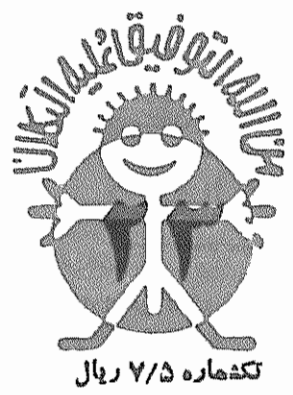
اصلاحی دخالت نکند ! « مهاجرت »

آمار گران انتخاباتی معمولاً میزان جالبی وزنی کاندیداها را از طرز رد کم کردن ، همشهریان عزیز و پراندن نطقهای انتخاباتی تشخیص میدهند با این حساب کاندیدای جهرم باید آدم ناواردی باشد چون چند روز پیش از اینکه وارد حوزه انتخاباتی شود این اعلامیه را بعنوان پیش آهنگ در شهر پخش کرده . « با اطلاع اهالی محترم جهرم میرساند که جناب آقای سید علی هاشمیان کاندیدای انتخابات دوره ۲۱ تقنینیه مجلس شورای ملی تا چند روز دیگر برای فعالیت انتخاباتی وارد جهرم خواهند شد »
- کمان میکنم پیش از اینکه حضرت آقا بوعده خودشان وفا کنند و وارد حوزه فعالیتشان بشوند ، اهالی جهرم شهر را خالی کنند و به کوه و بیابان پناه ببرند !
تذکر

برای اینکه « اهالی محترم شهرستان » آمل از همین حالا وکیل خودشان را بشناسند و بعداً دبه نکنند که ابراهیم بکش و کیل طبیعی نیست این آگهی بعنوان هشدار و اتمام حجت در روزنامه چاپ شده .
اهالی محترم شهرستان آمل
« از خانواده بکش فقط جناب آقای ابراهیم بکش کاندیدا هستند بنابر این آرائی که بنام عزت الله بکش ، عبدالله بکش ، پرویز بکش و ذبیح الله بکش قرائت گردد متعلق به جناب آقای ابراهیم بکش میباشد »
و ایضاً آرائی که بنامهای :
سیم کش ، جارو کش - دلکش - کاش شلوار - آبکش - ماله کاش علاءالدین کاش خوارزمی - شن کاش متکا کاش - تشک کاش و غیره قرائت شود باز هم متعلق بایشان است !
خبر بیارهای این هفته ، رجعیلی و اکبر - ف از اصفهان - رزاقی از جهرم - م استعلامی - فاطمه اره - بیسروز از در قوئل - ا - ح - پ علی آقا از اهواز و يك فوج خبر بیار دیگر !

توفیق

مدرس ، شانزدهمین ترم
ماده : تاریخ و جغرافیه
چهارشنبه ، ۲۲ شهریور ماه
تلفن : ۳۹۶۶۲۲
چهارشنبه ، پنجشنبه



شماره نهم مجله صرفاً فکاهی

توفیق ماهانه

هفتشتر شهیل

در سراسر کشور بقیمت ۱۰ ریال
از تمام روزنامه فروشا بخرید و یکماه بخندید.

توفیق

شماره ۲۳ پنجشنبه ۲۱ شهریورماه ۱۳۴۲ چهل و دومین سال

توفیق روزنامه است که دستقل هیچ ضرب و ستم و جمعیت بستگان ندارد، نقل و قسب بر مطالب و جملات، لایحه و توفیر نپذیرد و ذکر مافوق ممنوع است

فروشندگان گوشت در شرق تهران را ارزانتر از نرخ شهرداری میفروشند «اطلاعات»



■ : واداش، تارندون سه شون گم مه، بیاتبه هم نه خیار و ارزونش، که.!